

فلسفه اقتصاد به عنوان روشنگر نظام آموزش اقتصاد در ایران

سید ابراهیم حسینی نسب*

تاریخ دریافت: ۸۶/۱۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۸۷/۱/۲۱

چکیده

«فلسفه اقتصاد» به عبارت ساده یعنی جستجوی حقیقت مربوط به نظریه کنش، اخلاق (یا فلسفه هنجاری اجتماعی و سیاسی) و فلسفه علم. نظریه‌های اقتصادی عقلانیت، رفاه و انتخاب اجتماعی به رساله‌های مستقلی که ادبیات فلسفی مربوطه آگاهی می‌دهد، می‌پردازد. از آنجا که اقتصاد دارای ویژگی‌هایی «تفصیلی» است و بسیاری از نمادهای آشکار علوم طبیعی را دارا می‌باشد، معرفت‌شناسان و فلاسفه علم به اقتصاد توجه ویژه پیدا می‌کنند. شناخت فلسفه اقتصاد از گام‌های اساسی است که در جهت ارزیابی نظام آموزش اقتصاد در ایران که مسائل آن از مسائل «علم اقتصاد جریان اصلی» جدا نیست می‌توان برداشت.

۱- مقدمه

«فلسفه اقتصاد» به عبارت ساده یعنی جستجوی حقیقت مربوط به انتخاب عقلایی، ارزیابی برآیندها، نهادها و فرایندهای اقتصادی و هستی‌شناسی پدیده‌های اقتصادی. با وجود این‌که این کاوش‌ها از بسیاری جهات «هم‌پوشانی» دارند، تقسیم‌بندی فلسفه اقتصاد به سه موضوع که به ترتیب به عنوان سه شاخه نظریه کنش، اخلاق (یا فلسفه هنجاری اجتماعی و سیاسی) و فلسفه علم، قلمداد می‌شود، می‌تواند مفید واقع گردد. نظریه‌های اقتصادی عقلانیت، رفاه و انتخاب اجتماعی به رساله‌های مستقلی که ادبیات فلسفی مربوطه آگاهی می‌دهد و طرفداران نظریه کنش، روانشناسی فلسفی و فلسفه اجتماعی و سیاسی به

*دکترای اقتصاد و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

آن علاقمندند، می‌پردازد. از آنجا که اقتصاد دارای ویژگی‌هایی «تفصیلی» است و بسیاری از نمادهای آشکار علوم طبیعی را دارا می‌باشد، معرفت‌شناسان و فلاسفه علم به اقتصاد توجه ویژه پیدا می‌کنند. شناخت فلسفه اقتصاد از گام‌های اساسی است که در جهت ارزیابی نظام آموزش اقتصاد در ایران که مسائل آن از مسائل علم اقتصاد جریان اصلی جدا نیست می‌توان برداشت. صاحب‌نظران متعددی قبلاً به تفصیل بحث کرده‌اند که نظام آموزش اقتصاد در ایران هستی‌شناسی را بر نمی‌تابد (مثلاً رجوع شود به: حسینی نسب ۱۳۸۳ الف و ب، مومنی ۱۳۷۴، شاکری ۱۳۸۱). فلسفه اقتصاد می‌تواند این کمبود را مرتفع سازد و توان فارغ‌التحصیلان رشته اقتصاد جهت نظریه‌پردازی را تقویت نماید.

مقاله در هشت بخش تنظیم شده است: بخش دوم مقاله به معرفی اقتصاد و مکاتب عمده اقتصاد معاصر اختصاص دارد. شش سؤال و مسئله اساسی روش‌شناختی در بخش و سوم غیردقیق بودن عبارت‌های «سایر عوامل ثابت» و فرض‌های غیرواقعی در بخش چهارم مورد بحث قرار می‌گیرد. بخش پنجم به بحث جهت‌های معاصر در روش‌شناسی اقتصاد و بخش ششم به نظریه انتخاب عقلایی و هفتم به اقتصاد و اخلاق می‌پردازد و در انتها، بخش هشتم نتیجه‌گیری کوتاهی دارد.

۲. معرفی علم اقتصاد

تعریف و حوزه کار دقیق اقتصاد، هر دو از موضوع‌هایی است که در فلسفه اقتصاد درباره آنها چون و چراهای بسیاری وجود دارد. در نگاه اول، شاید دشواری‌های مربوط به تعریف اقتصاد جدی به نظر نرسد و ادعا شود: به هر حال روشن است که اقتصاد با جنبه‌هایی از تولید، مبادله، توزیع و مصرف کالاها و خدمات سروکار پیدا می‌کند. اما این ادعا و «عبارت‌هایی»^۱ که در آن به کار رفته عاری از ابهام نیستند و می‌توان بحث کرد که اقتصاد با موضوع‌های بسیار متنوع‌تری سروکار پیدا می‌کند. این‌که تعریف و حوزه کار دقیق اقتصاد چه چیز است؟ در پرتو بررسی گذشته اقتصاد و نمادهای معاصر آن روشن‌تر می‌تواند گردد.

۱-۲. ظهور علم اقتصاد و اقتصاد کشورها

بررسی فلسفی اقتصاد از دوران باستان مرسوم بوده است اما بررسی مفهوم اقتصاد کشورها به عنوان مقوله‌ای مجزا تنها به قرن ۱۸ برمی‌گردد. ارسطو چگونگی مدیریت خانوار را مورد خطاب قرار داده که به زعم بسیاری به اقتصاد مربوط می‌شود.

فلاسفه «رواقی»^۲ ضمن طرح سؤال‌های اخلاقی مربوط به اقتصاد، ربا خواری یا اخذ بهره از پول را محکوم نمودند. فلاسفه دوره به اصطلاح «سوداگری و مؤلفان جزوه‌های اقتصادی» در اوائل دوره مدرن که تجارت و «حکومت ملی» اهمیت فزاینده‌ای یافته بود به سؤال‌های مربوط به موازنه تجارت و تنظیم ارزهای داخلی پرداختند و پیچیدگی‌های مالیه عمومی و این‌که روش مالیات‌گیری و کنش دولت چگونه بر تولید ثروت تأثیرگذار است را بهتر شناسائی نمودند.

در اوایل دوره مدرن که منشأ ثروت کشورها مورد بررسی بود معلوم شد که برداشت سالیانه کشاورزی، مقدار تولیدات کارخانه‌ای و معادن و شیلات به حقایقی وابسته است که به طبیعت، کار انفرادی و کارآفرینی و قواعد حکومتی و اجتماعی مربوط می‌شود. تجارت با نرخ مبادله قابل قبول نیز ممتاز به نظر رسید، شناخت این‌که کشاورزی و صنایع می‌توانست بهبود پیدا کند و بعضی مالیات‌ها و تعرفه‌ها برای تولید کم زیان‌تر از بعضی دیگر باشد، نیازمند هیچگونه «جهش مفهومی» نبود. اما نظم‌بندی این فکر که چیزی تحت عنوان «اقتصاد قانونمند» وجود داشت نیازمند گامی قوی‌تر به سمت جلو بود. به عبارت دقیق‌تر، قبل از اینکه بررسی علمی موضوعیت پیدا می‌کرد، تولید و مبادله می‌بایستی قانون‌مند می‌شد و قبل از اینکه بررسی علمی می‌توانست نتیجه بخش گردد، قانون‌مندی‌ها می‌بایستی فراتر از آن‌چه که برای خود تولید کنندگان، مصرف کنندگان و تجار آشکار بود، می‌رفت. تنها در قرن ۱۸ همانگونه که آثار کانتی لون^۳ (۱۹۵۲)، فیزیوکرات‌ها، دیوید هیوم^۴ و مخصوصاً آدام اسمیت به واضح‌ترین وجه نشان می‌دهد می‌توان آثاری یافت که بر وجود و ضرورت کشف قوانین و نیز حاکمیت قوانین بر تولید و توزیع کالاهایی مصرفی و منابع و ابزار تولید دلالت پیدا می‌کند.

آنچه که در تحقیق علمی از نظر اجتماعی حساس می‌باشد، ردیابی «پیامد ناخواسته»^۵ کنش افراد است، به طوری که مثلاً «هیوم»، افزایش قیمت‌ها و افزایش موقتی فعالیت اقتصادی که به دنبال افزایش ارزش داخلی پدید می‌آید را تا برداشت شهودی و کنش افرادی که ارزش اضافی را خرج می‌کنند، دنبال می‌کند (۱۷۵۲) و می‌نویسد: مراد بازرگانان از خرج طلای وارداتی اضافی این نیست که سطح قیمت را افزایش دهند. اما به هر حال این همان کاری است که آنان [ناخواسته] انجام می‌دهند. آدام اسمیت، این بینش را گسترش داد و کامل کرد و اثر نظام‌مند خویش را در کنکاشی در باب ماهیت و علل ثروت ملل، عرضه نمود. تأکید او بر عواقب ناخواسته از شرحی که وی در باب انهدام فئودالیسم (۱۷۷۶ کتاب ۲، فصل ۴) دارد شروع می‌شود و تا بحث مشهور او درباره «دست نامرئی» ادامه می‌یابد.

(به گفته اسمیت)

«[او][عامل اقتصادی] صرفاً دنبال منافع خویش است و در این امر به وسیله دست نامربی هدایت می شود تا هدفی را پیش ببرد که در ابتدای امر از اهداف او نبود..... او ضمن دنبال کردن منافع خویش، منافع جامعه را اغلب بهتر از زمانی که به پیشبرد آن اراده می کرد، پیش می برد.»
(۱۷۷۶ کتاب ۴ فصل ۲)

لذا وجود قانون مندی های پنهان در عواقب ناخواسته انتخاب های انفرادی می تواند پژوهشگر را بر انگیزد که موضوع را به صورت علمی دنبال کند.

شخص می تواند حوزه اقتصاد را به وسیله تعیین مجموعه ای از عوامل علی یا تعیین دامنه ای از پدیده ها از حوزه تحقیقات علمی اجتماعی تفکیک نماید. اما از آنجا که در بررسی تولید و مصرف، تعداد بیشماری عوامل علی از قوانین ترمودینامیک گرفته تا متالورژی تا قوانین حاکم بر هضم غذا نیز می تواند مطرح باشد، تفکیک اقتصاد از سایر بررسی ها تنها به وسیله پدیده های مورد بررسی امکان پذیر نیست و نیاز است که به مجموعه ای از عوامل علی مقداری استناد شود، مثلاً جان استوارت میل^۶ معتقد بود که «اقتصاد سیاسی با پدیده هایی در بین پدیده های اجتماعی سر و کار پیدا می کند که از تلاش انسان برای به دست آوردن ثروت حاصل می شود». از نظر او اقتصاد سیاسی از دیگر عواطف انسانی و انگیزه ها، مگر «اصول دایمی متخاصم حاکم بر میل به ثروت»، یعنی «گریز از کار و میل به جستجوی لذت آنی در سرگرمی های پرهزینه»، انتزاع می کند. (۱۸۴۳، کتاب شش، فصل ۹ بخش ۳).

میل معتقد است که افراد در کسب ثروت وکالاهای تجملی و بی رغبتی در کار، عقلایی عمل می کنند، نه به صورت گسسته و آشفته. اما از آنجا که او فاقد نظریه ای در باب مصرف است، به صراحت وارد بسط و توسعه نظریه ای درباره انتخاب اقتصادی عقلایی نمی شود. چنین نظریه ای تنها در سایه وقوع «انقلاب به اصطلاح «نئوکلاسیک» بسط و توسعه پیدا کرد که انتخاب (و قیمت) هر چیز مصرفی را نه به کل مطلوبیت بلکه به مطلوبیت نهایی آن پیوند داد. به عنوان مثال، هیچ چیز نمی تواند مفیدتر از آب باشد اما در بیشتر نقاط دنیا آب به اندازه کافی وجود دارد که شرب یک لیوان کمتر یا بیشتر برای عامل اقتصادی چندان مهم نیست، به همین علت می بینیم که آب کالایی است ارزان. اقتصاددانان پیشگام «نئوکلاسیک» مانند جیوانز^۷ (۱۸۷۱) معتقد بودند که عاملین اقتصادی مقادیر مصرف را طوری انتخاب می کنند که «خوشحالی» آنان را حداکثر می کند. این اعتقاد به طور ضمنی می رساند که

عاملین اقتصادی خریدهای خود را به نحوی توزیع می‌کنند که معادل یک دلار آب یا مبلمان به اندازه مساوی آنان را سر خوشحال می‌کند. به عبارت دیگر، «مطلوبیت نهایی» معادل یک دلار از هر کالا با مطلوبیت نهایی معادل یک دلار از هر کالای دیگر برابر است.

اقتصاددانان قرن ۲۰، حجاب «لذت جویی»^۸ را از نظریه عمومی عقلانیت، کنار زدند (پاره‌تو^۹، هیکز و آلن^{۱۰} ۱۹۳۴) و در عوض دل‌مشغولی با فکر رتبه‌بندی کالاها برحسب سهم آنها در افزایش خوشحالی عاملین، بر خود رتبه‌بندی متمرکز شدند. در حالت اخیر، تنها تصویری که درباره ارزیابی‌ها می‌شود این است که عاملین می‌توانند بدیل‌های خود را به طور سازگار رتبه‌بندی نمایند. به عبارت معادل، فرض می‌شود که:

(۱) رتبه‌بندی‌ها کامل هستند یعنی هر زمان که عامل اقتصادی با دو بدیل X و Y روبرو می‌شود یا X را بالاتر از Y رتبه‌بندی می‌کند (X را به Y ترجیح می‌دهد) یا Y را به X ترجیح می‌دهد، یا بین Y و X بی تفاوت می‌باشد.

(۲) رتبه‌بندی بدیل‌های (ترجیحات) عاملین «ترددی»^{۱۱} هستند - یعنی چنانچه عاملی کالای X را به Y و Y را به Z ترجیح دهد در این صورت X را به Z ترجیح خواهد داد.

گرچه بسط نظریه مذکور به مجموعه بدیل‌های نامحدود و شناخت بیشتر شرایط ممکن احراز عقلانیت عاملین، مستلزم تعیین شرایط فنی بیشتری است، اقتصاددانان عموماً از نظریه‌ای پیروی می‌کنند که می‌گوید عاملین عقلایی دارای ترجیحات کامل و ترددی هستند و از بین بدیل‌های ممکن، بدیلی را انتخاب می‌کند که بیشتر ترجیح می‌دهند. ضمناً در زمینه نظریه ترجیحات آشکار^{۱۲} و عدم رجوع به ترجیحات ذهنی یا تعریف ترجیحات بر حسب انتخاب‌ها نیز تلاش‌های مبسوطی صورت گرفته است (سن^{۱۳} ۱۹۷۱، ۱۹۷۳).

اقتصاددانان ضمن شرح و بسط دیدگاه مربوط به خصلت عقلانیت عامل اقتصادی در اغلب موارد و کمافی سابق، اقتصاد را بنا بر محتوای انگیزشی یا سروکار آن با ترجیحات، از سایر کنکاش‌های اجتماعی جدا می‌کنند. لذا حتی با وجود این‌که عامل اقتصادی ممکن است راه زیبایی‌شناسی به «خوشحالی» را برگزیند یا این‌که به لحاظ عقلایی ترجیح دهند که کلیه تعلقات دنیوی خود را فدای یک هدف اعتقادی یا سیاسی کند، فرض می‌کنند که چنین ترجیحاتی نادر و از نظر علم اقتصاد فاقد اهمیت هستند. آنچه که اقتصاددانان را دل‌مشغول خود می‌کند از نوع پدیده‌هایی است که نه تنها از عقلانیت بلکه از عقلانیت توأم با عشق به ثروت و بسته‌های بزرگ‌تر کالا، حاصل می‌گردد.

اقتصاددانان با خصوصیات غیرواقعی‌تر انگیزه فردی و با دیدگاه وسیع‌تری از حوزه اقتصاد نیز برخورد داشته‌اند. لیونل رایبیز^{۱۴} در رساله پر نفوذ خود تحت عنوان: مقاله‌ای در

باب ماهیت و اهمیت علم اقتصاد، اقتصاد را به عنوان علمی تعریف نمود که: «به مطالعه رفتار انسان به صورت رابطه بین اهداف و ابزار محدود دارای استفاده‌های مختلف، می‌پردازد». اقتصاد، طبق گفته رابینز، با تولید، مبادله، توزیع یا مصرف به صورتی که در ظاهر می‌نماید، سروکار ندارد. گرچه تعریف رابینز کمک می‌کند تا از تلاش‌هایی که در جهت کاربرد مفاهیم، الگوها و روش‌های اقتصاد در موضوع‌های خارج از اقتصاد نظیر تحلیل رفتار رأی‌دهندگان و وضع قوانین، صرف می‌شود قدرشناسی بهتری به عمل آید، اما اقتصاد کماکان پیوند سنتی با حوزه خود را حفظ کرده است.

۲-۲. اقتصاد معاصر و مکتب‌های متعدد آن

اقتصاد معاصر بینهایت متنوع است. مکاتب و شاخه‌های متعددی دارد. حتی اقتصاد «ارتدکس» (سنتی) یا «اقتصاد جریان اصلی»^{۱۵} نیز دارای تنوع گسترده‌ای است که اقتصاد نئوکلاسیک در رأس آنها قرار می‌گیرد. در بخشی از اقتصاد جریان اصلی وجه نظری غالب است. در عین حال بخش وسیع‌تری از اقتصاد، کاربردی است و به نظریه‌هایی نسبتاً ابتدایی و ساده تکیه می‌کند. اقتصاد نظری و کاربردی، هر دو را می‌توان به اقتصاد خرد و کلان تقسیم نمود. اقتصاد خرد بر روابط بین افراد (گرچه بنگاه‌ها و خانواده‌ها اغلب به عنوان افراد مد نظر قرار می‌گیرند و با تقاضای مصرف‌کننده در عمل اغلب به صورت جمع برخورد می‌شود) تمرکز می‌یابد. افراد دارای ترجیحاتی هستند «کامل»، «ترددی» و «ناظر بر انتخاب». مصرف‌کنندگان کالای بیشتر را به کالای کمتر ترجیح می‌دهند و دارای «نرخ جانشینی نهایی کاهنده» می‌باشند، بدین معنی که هر چه مقادیر کالای در اختیار افراد بیشتر باشد، مبلغی که در ازای هر واحد کالا حاضرند بپردازند کمتر خواهد بود. بنگاه‌ها ضمن اینکه با وضعیت بازدهی کاهنده روبرو هستند یعنی وضعیتی که تولید در ازای افزایش واحدهای یک نهاده ضمن این که سایر نهادها ثابت نگه داشته می‌شود، با نرخ کاهنده افزایش می‌یابد تلاش می‌کنند تا سود خود را افزایش دهند. اقتصاد جریان اصلی موضوع را به صورت ایده‌آل جلوه می‌دهد و چنین فرض می‌کند که در بازارهای رقابتی، بنگاه‌ها و افراد نمی‌توانند بر قیمت‌ها تأثیر بگذارند. اما به تعامل‌های راهبردی که در آن، انتخاب‌های عقلایی یکایک افراد مستقل هستند نیز علاقمند می‌باشند. نظریه بازی‌ها که به بررسی تعامل‌های راهبردی می‌پردازد در هر دو اقتصاد خرد نظری و کاربردی اهمیت بیشتر و بیشتری پیدا می‌کند.

در اقتصاد جریان اصلی، فعالیت‌های حداکثرکننده سود بنگاه‌ها و حداکثرکننده مطلوبیت مصرف‌کنندگان (تلاش جهت تأمین ترجیحات) در بهترین وجه به ساخت الگوهای سپرده

می شود که حالت تعادل دارد یعنی کلیه بازارها از مازاد تقاضا تسویه می شود. این امر بدان معنی است که هر شخص می تواند هر کالایی را که می خواهد به قیمت بازار خریداری نماید. مازاد تقاضا صفر است و به غیر از مواردی که کالا مجانی است، مازاد عرضه نیز صفر است. اقتصاد کلان به بررسی رابطه بین متغیرهای جمعی و کلان اقتصادی می پردازد و بر مسائل مربوط به دوره های تجاری به ویژه اثر سیاست های پولی و مالی بر برآیندهای اقتصادی تمرکز پیدا می کند. بسیاری از اقتصاددانان جریان اصلی تمایل دارند که اقتصاد کلان و خرد را یکپارچه سازند اما از تلاش هایی که تاکنون در این زمینه صورت گرفته تنها تعداد محدودی راضی هستند. اقتصاد سنجی، سومین رشته اصلی اقتصاد است که به برآورد، تشریح و تا حدی آزمون فرضیات خاص اقتصاد خرد و کلان می پردازد.

اختلاف نظر بین اقتصاد سنجی دانان و کلان دانان به مراتب بیش از اختلاف نظر بین اقتصاد خرد دانان و اقتصاد سنجی دانان است. علاوه بر کینز گراها^{۱۶} و پول گراها^{۱۷} و اقتصاد کلاسیک جدید (نظریه انتظارات عقلایی)، چندین رهیافت مانند آنچه که اصطلاحاً نظریه های دوره تجاری واقعی^{۱۸} خوانده می شود جوانه کرده است (هوور^{۱۹} ۱۹۸۸، سنت^{۲۰} ۱۹۸۸).

رشته هایی از اقتصاد جریان اصلی نیز به سؤال های خاصی اختصاص پیدا می کند که درباره رشد، مالیه، اشتغال، کشاورزی، منابع طبیعی، تجارت بین الملل و غیره است. درون اقتصاد اورتدکس، رهیافت های مختلفی مانند نظریه عامل (فام^{۲۱} ۱۹۸۰)، مکتب شیکاگو (بکر^{۲۲} ۱۹۷۶) یا نظریه انتخاب عمومی (بوکانان ۱۹۷۵) نیز وجود دارد. هرچند که اقتصاد جریان اصلی اقتصاد مسلط است و توجه بیشتری جلب می کند، مکاتب متعدد دیگری نیز وجود دارد. اقتصاددانان اتریشی دیدگاه های سنتی مربوط به انتخاب و موانع آن را قبول دارند، اما عدم قطعیت را مهم می شمارند و این سؤال را مطرح می کنند که آیا شخص می بایستی برآیندها را به مثابه تعادل مورد توجه قرار دهد یا نه؟ و نیز ارزش الگوسازی به صورت ریاضی را زیر سؤال می برند (بوکانان و وان برگ^{۲۳} ۱۹۷۹، ویزمن^{۲۴} ۱۹۸۳).

اقتصاددانان نهادگرای سنتی، ارزش نظریه پردازی انتزاعی عمومی را زیر سؤال می برند (داگر^{۲۵} ۱۹۷۹، ویزمان و روزانسکی^{۲۶} ۱۹۹۱) و بر اهمیت تعمیم های مربوط به هنجارها و رفتار درون نهاد های خاص تأکید می ورزند. نهادگرایی سنتی دارای ویژگی هایی است که می توان به صورت زیر خلاصه نمود:

- ۱- نوع الگو یا تئوری نهادگراها تشریحی می باشد.
- ۲- واحد تجزیه و تحلیل نهادگراها نهاد می باشد.
- ۳- بینش روان شناختی نظریه پرداز در نهادگرایی رفتارگرا می باشد.

نهادگراها به دنبال ساخت الگوهای طرح دار (با تئوری) می‌باشند. الگوی طرح‌دار ابتدا انسان را به دقت در بستر نهادی و فرهنگی خاصی قرار می‌دهد. اجزا تئوری طرح‌دار دارای طرح مشخص می‌باشند (فرهنگ) که معمولاً به یک نقطه مرکزی گرایش دارد (نهاد). قانون یا حقایق زمانی تبیین می‌شود که جایگاه آن آشکار گردد. رفتار انسان زمانی تبیین می‌شود که بتوان نشان داد که درون ساختار نهادی متشکل از هنجارهای رفتاری قرار می‌گیرد و ساختار نهادی زمانی تبیین می‌شود که بتوان نشان داد درون بستر فرهنگی قرار می‌گیرد. (داگر قبل) گاهی تحقیقات کاربردی که در اقتصاد نهادگرایی انجام می‌شود بسیار شبیه تحقیقات اقتصاد اورتدکس کاربردی است. تحقیقات اخیری که در اقتصاد انجام می‌شود و به اقتصاد نهادگرایی نسبت داده شده سعی دارد که نمادهایی از نهادها را به وسیله تأکید بر هزینه‌های مبادله، کاستی‌های اجتناب‌ناپذیر قراردادها و مسائلی که سرپرستان در کنترل و هدایت عاملین خود دارند را تبیین نماید (ماکی و سایرین^{۲۷} ۱۹۹۳). اقتصاددانان پیرو مارکس از قدیم به بسط و توسعه نظریه‌های اقتصادی کارل مارکس پرداخته‌اند. اخیراً بسیاری اقتصاددانان مارکسیستی ضمن استفاده از ابزار اقتصاد اورتدکس به بازنگری مفاهیم و مضامین مارکسیستی سنتی مشغول شده‌اند (موریشیما^{۲۸}، ۱۹۷۳، رومر^{۲۹} ۱۹۸۱، ۱۹۸۲) علاوه بر این، اقتصاددانانی وجود دارند که پیرو اقتصاد اجتماعی (اتدیوئی^{۳۰} ۱۹۸۸)، اقتصاد رفتاری (بئر و پوترمن^{۳۱} ۱۹۹۸)، اقتصاد فراکینزی^{۳۲} (داو^{۳۳}، ۱۹۷۶) و نئو ریکاردوئی^{۳۴} (رونگا لیا^{۳۵} ۱۹۷۸) می‌باشند.

اقتصاد یک فعالیت همگن نیست. وجود مکتب‌های مختلف اقتصاد کلان باعث می‌شود که تجویز سیاست‌گذاری‌های اقتصادی گاهی ناسازگار باشد. مثلاً مکتب نئوکینزی‌ها، سیاست‌های تجویزی اقتصاددانان پیرو مکتب سمت عرضه که بر تشدید کسری بودجه مبتنی می‌باشد را بر نمی‌تابند. در همان حال اقتصاددانان پیرو مکتب سمت عرضه از سیاست پولی‌ها که بر ثبات عرضه پول استوار می‌باشد، جانبداری نمی‌کنند. نئوکینزی‌ها، اجرای سیاست‌های پولی را به پیروی از قواعد کاربردی ملزم نمی‌کنند و از این جهت خلاف سیاست‌های تجویزی مکتب پولیها عمل می‌کنند. پیروان مکتب کلاسیک‌های جدید به سیاست‌های پولی و مالی چندان اعتماد ندارند و بحث بین نئوکینزیها، پولیها و طرفداران سمت عرضه را بی‌حاصل می‌پندارند و سیاست‌های تجویزی پیروان این مکاتب را مگر در موارد ویژه خنثی تلقی می‌کنند. مکتب ساخت‌گراها عوامل پول را در نوسان‌های بازار کار مؤثر نمی‌پندارند و نظریه‌های دوره‌های تجاری واقعی اعمال هرگونه سیاست اقتصادی را تحریم می‌کنند. مکتب دوره‌های تجاری سیاسی خواهان استقلال کارگزاران پولی و مالی می‌باشند و فوق‌کینزیها سیاست درآمدها را تنها نوع سیاست مؤثر می‌دانند و بالاخره اقتصاددانان

پیرو مارکس، کل رهیات اقتصاد متعارف را زیر سؤال می‌برند و مدل‌هایی می‌جویند که بتواند تحولات نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را یکجا تبیین کند.

۳. شش سؤال و مسئله اساسی روش شناختی

هرچند که شاخه‌ها و مکتب‌های اقتصاد تنوع وسیعی از مسایل روش‌شناختی را طرح می‌کنند، در مطالعات روش‌شناختی اقتصاد شش مسئله است که مهمترین می‌باشند.

۳-۱ اقتصاد استدلالی در مقایسه با اقتصاد هنجاری

سیاست‌گذاران از اقتصاد توقع دارند که سیاست را هدایت کنند و تصور این که حتی محرمانه‌ترین موضوع‌ها در اقتصاد نظری با منافع مادی عده‌ای از مردم سروکار پیدا می‌کند اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. ارتباط اقتصاد با ملاحظات هنجاری و تأثیر این ملاحظات بر اقتصاد سؤال‌هایی را بر می‌انگیزد که به رابطه بین علم استدلالی^{۳۶} یا علم مربوط به «حقایق» از یک سو و تحقیق هنجاری یا تحقیق درباره «چه بایستی باشد» از سوی دیگر، مربوط می‌شود. بیشتر اقتصاددانان جریان اصلی بر این اعتقادند که ممیزی حقایق از ارزش‌ها یا ممیزی آنچه «هست» از آنچه «باید باشد» تا حد معقولی شفاف است و نیز بر این باورند که بیشتر اقتصاد بایستی به عنوان علم استدلالی تلقی شود که به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا وسیله نیل به اهداف خود را انتخاب کنند، حتی با این وجود که اقتصاد، در انتخاب اهداف وزن چندان زیادی ندارد. این دیدگاه به چند علت می‌تواند زیر سؤال باشد:

یکم این‌که اقتصاددانان ناچارند که اهداف و محدودیت‌های تعیین شده (به طور ناقص) از طرف سیاست‌گذاران را تأویل نموده و به نظم درآورند (ماچلپ^{۳۷}، ۱۹۶۹ب).

دوم این‌که «علم» اقتصاد یک فعالیت انسانی است و مانند کلیه فعالیت‌های انسانی تحت تأثیر ارزش‌ها قرار دارد. این ارزش‌ها با ارزش‌هایی که بر سیاست اقتصادی تأثیر می‌گذارند ضرورتاً یکسان نیستند. اما این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان ارزش‌های ناظر بر فعالیت اقتصاددانان را از ارزش‌های ناظر با تصمیم سیاست‌گذاران دقیقاً تفکیک نمود؟ سوم این‌که بیشتر اقتصاد در اطراف نظریه هنجاری عقلانیت بنا شده است. شخص می‌تواند این سؤال را مطرح سازد که آیا ارزش‌های نهفته در این قبیل نظریه‌ها از ارزش‌های ناظر بر سیاست‌گذاری‌ها دقیقاً قابل تفکیک هستند؟ به عنوان مثال، شاید دشوار باشد که به دیدگاه حداکثرسازی عقلانیت فردی اعتقاد داشت و همزمان اصرار ورزید که سیاست اجتماعی می‌بایست به اسم آزادی، حقوق یا برابری در برابر حداکثرسازی رشد اقتصادی، ثروت یا رفاه مقاومت کند.

چهارم اینکه نظر مردم درباره این که چه چیز درست است و چه چیز نادرست بستگی به باور به رفتاری دارد که در حقیقت از خود نشان می‌دهند. شواهدی وجود دارد که مطالعه نظریه‌هایی که افراد را طالب نفع شخصی معرفی می‌کنند باعث می‌شود که مردم رفتار مبتنی بر نفع شخصی را به دید مثبت‌تری تلقی کنند و به انسان‌هایی تبدیل شوند که دنبال منافع شخصی خود باشند (فرانک و سایرین^{۸۳} ۱۹۹۳).

و بالاخره نفع شخصی بر داوری‌های مردم سایه می‌افکند. به نقل از مارکس تکیه بیش از حد نظریه‌های اقتصادی بر منافع شخصی به تورشهای ایدئولوژیکی در رشته اقتصاد انجامیده است (مارکس ۱۸۶۷، مقدمه)

۳-۲ دلایل در مقابل علل^{۹۳}

اقتصاد خرد سنتی همان قدر که متشکل از نظریه انتخاب عقلایی است، برآیندهای اقتصادی را نیز تبیین و پیش‌بینی می‌کند. از آنجا که تقریباً کلیه نظریه‌های اقتصادی که موضوع بحث آنان انتخاب‌های انفرادی است، افراد را با این انگار در نظر می‌گیرند که از روی دلیل و به طریقی عقلایی عمل می‌کنند، سؤال‌های مربوط به نقشی که عقلانیت و دلایل در اقتصاد ایفا می‌کنند دارای اهمیت عمومی می‌باشند. اقتصاددانان، نوعاً با نتایج جمعی انتخاب‌های انفرادی سروکار دارند نه با افراد خاص، اما برآیندهای کار آنان در حقیقت این است که برای این که چرا افراد انتخاب می‌کنند تبیین‌های علی ارائه دهند و هم این که دلایل انتخاب‌های افراد را بر شمارند.

تبیین بر حسب دلایل دارای چندین نماد است که آنها را از تبیین بر حسب علل متمایز می‌سازد. دلایل، کنش‌های مورد تبیین را توجیه می‌کنند. دلایل را می‌توان ارزیابی نمود و به انتقاد واکنش نشان می‌دهند. دلایل برخلاف علل می‌بایستی برای کسانی که به آنها متوسل می‌شوند زکاوتمندانه باشند. مواردی از این دست باعث شده است که بسیاری فلاسفه این سؤال را مطرح نموده‌اند که آیا تبیین کنش انسان می‌تواند به عنوان کنش علی محسوب شود یا نه (وان رایت^{۴۰} ۱۹۵۸).

از سوی دیگر، بیان دلیل صرف حتی دلیل فوق‌العاده خوب چنانچه دلیل در حقیقت «بی‌اثر» باشد نمی‌تواند کنش عامل را تبیین نماید. به عنوان مثال، شخصی رفتن منظم به کلیسا را از سر می‌گیرد و عاقبت به خیری را دلیل آن ذکر می‌کند. اما سایر افراد ممکن است که تصور کنند که این شخص خود را گول می‌زند و دلیل واقعی رفتن او به کلیسا چیزهای مادی است که او را مجدداً به دین علاقمند ساخته است. دونالد دیویدسون^{۴۱} (۱۹۶۳) بحث

نمود چیزی که تمیز می دهد کدام دلایل کنش را تبیین می کند و کدام نمی کند این است که دلایل گروه اول، علل کنش نیز می باشند، گرچه شرح عقلانیت در درون اقتصاد از «روانشناسی عامیانه»^{۴۲} که مردم به طور ضمنی در تبیین روزمره کنش استفاده می کنند، متفاوت است، بسیاری از همان سؤال‌ها به این مورد نیز قابل تسری هستند (روزانبرگ^{۴۳} ۱۹۷۶، فصل ۵ و ۱۹۸۰)

یک تفاوت اضافی بین تبیین بر حسب دلایل و تبیین بر حسب علل که بعضی اقتصاددانان مورد تأکید قرار داده این است که باورها و ترجیحاتی که کنش را تبیین می کنند می توانند به خطا و نادانی مربوط باشند (نایت^{۴۴} ۱۹۳۵). اقتصاددانان می توانند در «برآورد اول» از چنین دشواری‌هایی انتزاع نمایند. به طوری که اغلب فرض می کنند که مردم نسبت به کلیه حقایق مربوطه دارای اطلاعات کامل می باشند. بدین طریق نظریه پرداز خود را از دل مشغولی به باورهای مردم بی نیاز می کند. برحسب فرض مردم به هر آنچه حقیقت است ایمان دارند و آن را انتظار دارند. اما زمانی که از این «وضعیت برآورد اول» فراتر رویم دشواری‌هایی ایجاد می شود که هم‌مطراز آن در علوم طبیعی یافت نمی شود. انتخاب به این وابستگی دارد که خبرهای «اندرونی» چگونه می تواند از حالت واقعی وقایع متفاوت باشد. مثلاً بازار بورس را در نظر بگیرید. ارزش «حقیقی» سهام یک شرکت به سودهای آینده شرکت بستگی دارد که البته نامشخص و نامطمئن می باشد. در سال ۱۹۹۹ و ۲۰۰۲ قیمت سهام به مراتب بالاتر از هر برآورد ممکن از ارزش حقیقی سهام بود. اما آنچه که حداقل در کوتاه مدت اهمیت دارد چیزی است که مردم باور می کنند. صرف نظر از این که قیمت سهام چه اندازه بالاتر از قیمت حقیقی می تواند باشد، چنانچه شخصی وجود داشته باشد که سهام را با قیمت حتی بالاتری خریداری نماید، در این صورت می توان گفت که خرید سهم، سرمایه‌گذاری خوبی محسوب می شود.

اقتصاددانان در باره این که این ذهنیت‌گرایی تا چه اندازه اهمیت دارد اختلاف نظر دارند. اعضاء مکتب اقتصاد اتریشی چنین بحث می کنند که این اختلافات دارای اهمیت فوق العاده می باشند و بین نظریه پردازی در اقتصاد و نظریه پردازی در علوم طبیعی به طور قاطعانه تمایز قائل می شوند. (فان میز^{۴۵} ۱۹۸۱)

۳-۳. طبیعی‌گرایی علمی اجتماعی

اقتصاد بیش از سایر علوم اجتماعی به علوم طبیعی شبیه است. نظریه‌های اقتصادی به صورت گزاره بیان شده‌اند و مقاله‌ها و کتب اقتصادی از گزاره پر شده است. از بین کلیه علوم اجتماعی تنها اقتصاد افتخار جایزه نوبل را پیدا کرده است. لذا اقتصاد برای علاقمندان به شباهت بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی آزمون مناسبی محسوب می شود. آنان که از خود

سؤال کرده‌اند که آیا علوم اجتماعی می‌بایستی به طور اصولی از علوم طبیعی متفاوت باشد به نظر می‌رسد که به سه سؤال علاقمند بوده‌اند:

(الف) آیا بین ساختار یا مفاهیم مربوط به نظریه‌ها و تبیین در علوم طبیعی و علوم اجتماعی اختلاف اساسی وجود دارد؟ بعضی از این موضوع‌ها قبلاً در فوق در بحث مربوط به دلایل در مقابل علل، ذکر شد.

(ب) آیا بین اهداف علوم اجتماعی و طبیعی اختلافات اساسی وجود دارد؟ فلاسفه و اقتصاددانان بحث نموده‌اند که علوم اجتماعی می‌بایستی علاوه بر (یا در عوض) اهداف پیش‌بینی و تبیین در علوم طبیعی، به سمت هدف فهمیدن نشانه رود. وبر^{۴۶} (۱۹۰۴) و سایرین بحث کرده‌اند که علوم اجتماعی می‌بایستی فهم ما را بالا برد تا قادر باشیم که نسبت به واکنش عاملین همدردی پیدا کنیم و هر آنچه که اتفاق می‌افتد را «قابل فهم» دریابیم (نایت ۱۹۳۵، ماچلپ ۱۹۶۹ الف). این امر و درک این واقعیت نزدیک به آن که تبیین به بیان دلایل می‌پردازد نه صرفاً علل، عنصری از ذهنیت‌گرایی به علوم اجتماعی وارد کند که در علوم طبیعی یافت نمی‌شود.

(ج) آیا پدیده‌های اجتماعی به دلیل اهمیت انتخاب‌های انسانی (یا شاید اراده آزاد) «نامنظم» تر از آن هستند که بتوان آنها را در چارچوب قوانین و نظریه‌ها قرار داد؟ با توجه به اراده آزاد انسان‌ها، شاید رفتار انسان‌ها ذاتاً غیرقابل پیش‌بینی و خارج از حیطه قوانین باشند. اما در حقیقت قاعده‌مندی‌های متعددی در کشش انسان وجود دارد و با توجه به پیچیدگی‌های علی وسیع بعضی نظام‌های طبیعی، علوم طبیعی می‌بایستی با بسیاری از بی‌نظمی‌ها نیز برخورد داشته باشند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳-۴. علیت در اقتصاد و در اقتصادسنجی

بسیاری از تعمیم‌های مهم در اقتصاد ادعاهای علی هستند. به عنوان مثال، قوانین تقاضا چنین بیان می‌کند که افزایش قیمت (سایر عوامل ثابت)، مقادیر تقاضا را کاهش می‌دهد. اقتصادسنجی دانان عمیقاً دل‌مشغول ارتباط روابط علی با امکان برآورد سازگار مقادیر پارامترها بوده‌اند. از آنجا که دل‌مشغولی مربوط به عواقب سیاست‌های بدیل آنقدر در اقتصاد مرکزیت پیدا می‌کنند، تفحص علی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

قبل از دهه ۱۹۳۰، علی رغم این دل‌مشغولی که بین تحلیل علی تغییرات اقتصادی و برخورد «ایستای مقایسه‌ای» وضعیت‌های تعادل، شاید تعارض وجود داشته باشد، اقتصاددانان عموماً خواهان آن بودند که از زبان علی به طور صریح و ادبی استفاده نمایند.

بعضی اقتصاددانان نیز این نگرانی را داشتند که تفکر بر حسب علیت‌ها با پذیرش همزمانی تعیین متغیرها در تعادل اقتصادی «غیرقابل تطبیق» است. در محیط روشنگری ضد متافیزیکی دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ (که مثبت‌گرایی منطقی حداقل از علائم آن بود)، هرگونه اشاره به علیت، مورد سوء ظن فراوان قرار می‌گرفت و اقتصاددانان عموماً وانمود می‌کردند که از مفاهیم علی اجتناب ورزند. عواقب امر این بود که اقتصاددانان شرح و بسط مفاهیم علی که به طور ضمنی وارد بحث می‌نمودند را متوقف ساختند (هاسمن، ۱۹۸۳) در عوض نظم‌بندی قانون تقاضا بر حسب عواقب علی تغییر قیمت و اثر آن بر مقدار تقاضا، اقتصاددانان سعی نمودند که خود را به بحث تابع ریاضی ارتباط بین قیمت و مقدار تقاضا، محدود نمایند. اما موارد مهمی از این قاعده استثناء بودند (والد^{۴۷}، ۱۹۵۴). این وضعیت در طول نسل گذشته به طور فاحشی تغییر کرده است. به عنوان مثال، کوین هور^{۴۸} (۲۰۰۱ الف) در کتاب خود تحت عنوان: علیت در اقتصاد کلان، جهت بررسی سؤال‌های علی گسترده که رابطه علی تغییرات عرضه پول (m) و تورم (p) نمونه آن می‌باشد، روش مقبولی ارائه داده است. سؤال این است که آیا تغییرات عرضه پول (m) باعث تغییر متغییر وابسته نرخ تورم (p) می‌شود یا این که تغییر (m) به خاطر جذب تغییرات (p) می‌باشد و تغییرات (p) خود علل دیگری دارد. چنانچه تغییرات (m) علت تغییر (p) باشد در این صورت ضمن تغییر برون‌زای (m)، تغییر توزیع شرطی p روی m بایستی ثابت باشد ولی با تغییر برون‌زای p بایستی تغییر کند. هور چنین بحث می‌کند که بررسی تاریخی که از پشتوانه تاریخی برخوردار باشد می‌تواند این که بعضی تغییرات خاص p و m برون‌زا هستند را توجیه کند و شخص می‌تواند جهت علی را به وسیله آزمون پایداری توزیعات شرطی تعیین کند. اقتصاد سنجی دانان سهم اساسی در احیای علاقه فلسفی معاصر به ذهنیت علیت ایفا نموده‌اند. [علاوه بر کار هور، مثلاً رجوع کنید به گریجر^{۴۹} (۱۹۶۹، ۱۹۸۰)، زلنرو اینر^{۵۰} (۱۹۸۸)].

۳-۵. ساختار و راهبرد اقتصاد

فلاسفه در پرتو کار خان (۱۹۷۰) و لاکاتوس (۱۹۷۰) نسبت به ساختارهای وسیع‌تر نظری که تحقیقات سنت‌های خاص تحقیق را یکپارچه می‌سازد و هدایت می‌کند آگاهی و علاقه به مراتب بیشتری پیدا کرده‌اند. از آنجا که بسیاری طرح‌های نظری یا رهیافت‌های درون اقتصاد به صورت نظام‌مند یکپارچه می‌باشند، آنها سؤال‌هایی را در باره این که چه چیز تحقیقات را هدایت می‌کند مطرح می‌نمایند و اقتصاددانان بسیاری کار خان و لاکاتوس را به کار گرفته‌اند تا بر ساختار کلی اقتصاد، روش‌نمایی بیفکنند (هاسمن ۱۹۹۲ فصل ۶، هاجیسون ۱۹۷۸).

این که آیا این کاربردها موفق بوده‌اند یا نه مورد اختلاف نظر است. اما مقایسه ساختار اقتصاد با «برنامه» خان و لاکاتوس حداقل به برجسته نمودن نمادهای بارز اقتصاد خدمت کرده است. به عنوان مثال، طرح این سؤال که اقتصاد جریان اصلی از چه چیز تشکیل می‌شود به شخص این امکان را می‌دهد که ببیند الگوهای جریان اصلی نوعاً تلاش می‌کنند که نشان دهند تعادل اقتصادی حاصل خواهد شد و بدین ترتیب الگوهای جریان اصلی در پیش فرض‌های عمومی خود دارای اتحاد می‌باشند. از آنجائی که موفقیت طرح‌های تحقیقاتی در اقتصاد مورد اختلاف نظر است فهم ساختار کلی و راهبرد آنها می‌تواند نقایص یا امتیازات آنها را روشن سازد.

۳-۶. انتزاع، آرمان‌سازی و عبارت‌های مربوط به «سایر عوامل ثابت»

اقتصاد سؤال‌هایی درباره مشروعیت انتزاع شدید و آرمان‌سازی مطرح می‌سازد. به عنوان مثال، الگوهای اقتصاد رایج اغلب مقرر می‌سازند که افراد به طور کامل عقلایی و دارای اطلاعات کامل هستند یا این که کالاها بینهایت تقسیم پذیرند. چنین ادعاهایی، گراف‌گویی و به وضوح اشتباه هستند. سایر الگوهای اقتصادی ممکن است آرمان‌نمایی که تا این حد افراطی است را به کار نگیرند، اما چنانچه شخص نتواند برای ساده‌سازی وسیع و انتزاع از پیچیدگی‌های متعدد آمادگی پیدا کند، طریقی برای بحث اقتصاد نخواهد یافت. اکنون سؤال این است که ساده‌سازی، آرمان‌سازی و انتزاع تا حد میزان درست (قانونمند) است. بعلاوه، از آنجا که اقتصاددانان در بررسی پدیده‌های اقتصادی، حوضه کار جداگانه‌ای در نظر می‌گیرند که تحت تأثیر تعداد کمی عوامل علی قرار دارد، ادعای اقتصاددانان تنها به شرط: «سایر عوامل ثابت»^{۱۵} حقیقت پیدا می‌کند، بدین معنی که این مدعی تنها در صورتی حقیقت پیدا می‌کند که علل مزاحم و یا مداخله‌گری وجود نداشته باشد. عبارت‌های مربوط به «سایر عوامل ثابت» چه چیز هستند و در چه زمانی، در صورت وجود چنین زمانی، می‌توان از آنها به طور قانونمند در علوم استفاده نمود؟

سؤال‌های مربوط به عبارت‌های «سایر عوامل ثابت» به طور تنگاتنگی با سؤال‌های مربوط به ساده‌سازی و آرمان‌سازی مربوط می‌شود، زیرا که یک طریق ساده‌سازی این است که ضمن غیرفعال فرض نمودن علل مزاحم یا مداخله‌گر گوناگون، عواقب تعداد محدودی عوامل علی بررسی شود. این موضوع‌ها و سؤال‌های مربوط به این که شواهد موجود تا چه حد پشتیبان اقتصاد است از سؤال‌های مرکزی روش‌شناسی اقتصاد بوده‌اند که در بخش ۳ زیر به تفصیل بحث شده است.

۴. غیردقیق بودن عبارت‌های «سایر عوامل ثابت» و فرض‌های غیرواقعی

مهمترین مسئله روش‌شناسی مربوط به اقتصاد شامل این است که اقتصاد مقادیر قابل توجهی ساده‌سازی، آرمان‌سازی و انتزاع که از مشخصه‌های نظریه اقتصاد است، دارد و نیز اینکه به دنبال این نمادهای اقتصاد، تردیدهایی ایجاد می‌شود که آیا اقتصاد دارای پشتوانه‌ای مناسب هست یا نیست؟

ادعاهایی مانند این که «عاملین اقتصادی کالاهای بیشتر به کمتر را ترجیح می‌دهند» سؤال‌های جدی برمی‌انگیزد زیرا چنانچه آنها به عنوان تعمیمات تفسیر شوند در این صورت نادرست خواهند بود. آیا علم می‌تواند بر پایه تعمیمات نادرست استوار باشد؟ چنانچه این ادعاها تعمیمات فراگیری نیستند، در این صورت شکل منطقی آنها چیست؟ ادعاهایی که در این وجه، نادرست یا تقریبی به نظر می‌رسند چگونه می‌توانند مورد آزمون، تأیید یا عدم تأیید قرار گیرند. این مسایل از ابتدای بازتاب‌های روش شناختی تا زمان حاضر باعث سردرگمی اقتصاددانان و روش‌شناسان اقتصاد بوده است.

۴-۱. اقتصاددانان کلاسیک و روش متقدم گرا

اولین بازتاب گسترده روش‌شناسی اقتصاد در کار ناسوسی نیور^{۵۲} (۱۸۳۶) و جان استوارت میل^{۵۳} (۱۸۳۶) ظاهر می‌شود. میل بین دو نوع روش استقرایی تفکیک قائل است: متاخر گرا^{۵۴} و متقدم گرا. روش متأخرگرا روشی است که بر تجربه مستقیم استوار است. از نظر میل، روش مذکور تنها برای پدیده‌هایی که در آنها تعداد معدودی عوامل علی دست اندر کارند و امکان انجام آزمایش در آنها وجود دارد، مناسب پیدا می‌کند. روش استقرایی مشهور میل، شرح و بسط و نظم‌بندی روش متأخرگرا را عرضه می‌کند. به عنوان مثال در روش «اختلاف» وی، شخص کلیه عوامل علی به استثنای یک عامل را ثابت نگه می‌دارد و می‌بیند که آیا با حذف یک عامل، اثر مربوطه متوقف می‌شود یا نه.

میل معتقد است که روش‌های استقرایی مستقیم نمی‌تواند برای مطالعه پدیده‌هایی که عوامل علی متعددی دست اندر کار آنها است، استفاده گردد. به عنوان مثال، چنانچه شخص تلاش می‌کند از طریق مقایسه رونق کشورهای دارای نرخ تعرفه بالا با کشورهای فاقد نرخ تعرفه بالا بررسی کند که آیا تعرفه باعث سرعت بخشیدن به رونق می‌شود یا نه، به نتایج ارزشمندی نخواهد رسید، زیرا که کندی رونق اقتصاد کشورها به دیگر عوامل علی گوناگون نیز وابسته می‌باشد.

بنابراین، میل بحث می‌کند که در چنین مواردی بایستی از روش «متقدم‌گرا» استفاده کرد. اما میل تأکید می‌کند که «متقدم‌گرا» نیز، علی‌رغم اسم آن، استقرایی می‌باشد. اختلاف بین

روش متقدم‌گرا و روش متأخرگرا این است که روش متقدم‌گرا روش استقرار غیرمستقیم است. شخص ابتدا قوانین ناظر بر عوامل علی انفرادی در دامنه‌ای که روش استقرار «میل» قابلیت کاربرد دارد را تعیین می‌کند و آنگاه پس از تعیین قوانین علت‌های انفرادی، به بررسی عواقب مرکب آنها به صورت قیاسی می‌پردازد. بالاخره، نقش «تأییدیابی» عواقب مرکب نیز مطرح می‌شود، اما این آزمون به سبب پیچیدگی‌های علی دارای وزن نسبی اندکی می‌باشد. آزمون نتایج تنها به عنوان بازبینی قیاس فرد و نیز به عنوان نشان این‌که آیا علل «مداخله‌گر» با اهمیتی وجود دارد که شخص هنوز بر نشمرده باشد یا نه؟ عمل می‌کند.

میل از علم امواج مثال می‌آورد. شخص، قانون جاذبه را به وسیله بررسی حرکت سیارات که جاذبه تنها عامل علی مهم در آن است، تعیین می‌کند. آنگاه شخص نظریه امواج را به صورت قیاس از آن قانون و اطلاعات مربوط به موقعیت‌ها و حرکت‌های ماه و خورشید، بسط می‌دهد. پیامدهای ضمنی نظریه، عموماً غیردقیق و گاهی به شدت اشتباه خواهند بود زیرا که عوامل علی کلی بسیاری بر امواج نفوذ دارند. شخص می‌تواند به وسیله آزمون نظریه، اشتباهات مربوط به قیاس خویش و شواهد مربوط به نقش عوامل کمکی را بر ملاسازد. اما به سبب پیچیدگی علت، انجام چنین آزمونی به تأیید یا عدم تأیید قانون جاذبه که از پیش تعیین شده است کمک چندانی نمی‌کند. هر چند که میل اغلب از زبان «سایر عوامل ثابت» استفاده نمی‌کند، نظر او که اصول یا قوانین اقتصاد در غیاب علل «مداخله‌گر» یا مزاحم معتبر است، توصیف این امر است که اصول اقتصاد چگونه می‌تواند «سایر عوامل ثابت» حقیقی باشد؟ (هاسمن ۱۹۹۲)

از آنجا که نظریه اقتصادی تنها مهمترین علل را در بر می‌گیرد و علل فرعی را اساساً ندیده می‌گیرد، مدعای آن، مانند مدعای مربوط به امواج، غیردقیق هستند. پیش بینی‌های آن غیردقیق و گاهی بسیار دور از واقعیت می‌باشند. میل بر این عقیده است که علی‌رغم این موضوع، این امکان وجود دارد که نظریه اقتصادی را به وسیله بررسی قوانین حاکم بر عوامل علی عمده در حوزه‌هایی ساده‌تر و آنگاه استنتاج قیاسی عواقب آنها در شرایط پیچیده‌تر، بسط و توسعه داد و تأییدیابی نمود. گرچه بعضی از فلاسفه معاصر بحث کرده‌اند که روش متقدم‌گرای میل به طور کامل قابل دفاع است. (کارتریت^{۵۵} ۱۹۸۹، هاسمن ۱۹۹۲)، در اواسط قرن بیستم از نظر بسیاری اقتصاددانان نقطه نظرات میل با فلسفه معاصر علم همگام به نظر نمی‌رسید. با در نظر گرفتن این‌که اقتصاددانان، متن نوشتار میل را به دقت نمی‌خواندند خیلی ساده می‌توانستند درباره «اصطلاح‌شناسی» میل اشتباه کنند و روش متقدم‌گرای وی را به روش مخالف با تجربه‌گرایی قلمداد نمایند. سایرین، این نقطه نظر میل که اصول اقتصاد می‌بایستی بر تجربه مبتنی باشد را جدی گرفتند و شواهدی یافتند

که اصول اصلی اقتصاد به ویژه این دیدگاه که بنگاه‌ها سعی دارند تا سود خود را حداکثر نمایند را تردیدآمیز می‌نمود (هال و هیچ^{۵۶}، ۱۹۳۹، لستر^{۵۷} ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷). روش شناسانی که از پیشرفت‌های معاصر در فلسفه علم به خوبی مطلع بودند، مانند ترنس هاچیسون^{۵۸} (۱۹۳۸)، «نظریه محض» در اقتصاد را به این عنوان این که غیرعلمی است منتفی دانستند.

اقتصاددانان فلسفی، چندین روش جهت جانشین نمودن نقطه نظر قدیمی معاب «میلیون» با یک روش به روزتر که بیشتر کاربردهای جاری اقتصاد را توجیه می‌نمود، پیشنهاد نمودند. (مخصوصاً رجوع شود به ماچلاپ^{۵۹} ۱۹۶۰، کوپمنز^{۶۰} ۱۹۵۷). بر نفوذترین آن‌ها اثری بود از میلتون فریدمن در مقاله ۱۹۵۳ وی تحت عنوان «روش شناسی اقتصادی مثبت». این مقاله به مراتب بیش از هر کار دیگری بر روش شناسی اثرگذار بوده است.

۴-۲. میلتون فریدمن و دفاع «از فرض‌های غیر واقعی»

فریدمن بحث می‌کند که اقتصاددانان تصور کرده‌اند که می‌توانند نظریه‌ها را از طریق واقع‌گرایی فرض‌های آنها، نه از طریق دقت پیش‌بینی آنها، آزمون نمایند. فریدمن در بحث مفصلی می‌گوید که این فرض اقتصاددانان اشتباه بزرگی است. نظریه‌ها می‌توانند حتی با این وجود که فرض‌های آنها کاملاً غیرواقعی هستند دارای ارزش پیش‌بینی گسترده‌ای باشند. این که آیا این فرض که بنگاه‌ها به دنبال حداکثر سود خود هستند، فرضی واقعی است یا نه، فاقد اهمیت است. نظریه‌ها بایستی انحصاراً بر حسب دقت پیش‌بینی آنها ارزیابی شوند. آنچه که اهمیت دارد این است که آیا نظریه بنگاه، پیش‌بینی‌های صحیح و مهمی انجام می‌دهد یا نه. به بیان دیگر، فریدمن اعتقاد دارد که نظریه‌های اقتصادی بایستی بر حسب پیش‌بینی آنها از قیمت‌ها و مقادیر مبادله شده در بازار ارزیابی شوند. از نظر فریدمن، آنچه اهمیت دارد، «موقعیت محدود پیش‌بینی» است نه کفایت کلی پیش‌بینی. (هاسمن ۱۹۹۴ ب)

با این ترتیب، اقتصاددانان می‌توانند یافته‌های مطالعات صحرائی را به سادگی ندیده بگیرند یعنی این که مردم همواره بسته بزرگ‌تر کالاها به بسته کوچک‌تر کالا ترجیح نمی‌دهند را ندیده بگیرند و از این که بعضی الگوها فرض می‌کنند: عاملین، قیمت‌های حال و آینده کالاهای کلیه بازار را می‌دانند، ناراحت نباشند. کل آنچه که دارای اهمیت است این است که آیا پیش‌بینی مربوط به پدیده‌های بازار درست از آب در می‌آید یا نادرست.

روش شناسی او ظاهراً دیدگاه عملی خاصی را توجیه می‌کند که می‌گوید: هر الگویی که به ظاهر «کار می‌کند»، صرف نظر از این که فرض‌های آن ممکن است چقدر ناروایا غیرمعقول جلوه کند را اقتصاددانان می‌بایستی استفاده نمایند.

در ظرف دو دهه گذشته، انبوهی از مطالعات آزمایشگاهی در اقتصاد انجام شده است و دیدگاه‌های روش‌شناسی فریدمن احتمالاً به آن اندازه که قبلاً پیرامون آن اتفاق نظر وجود داشته، از اتفاق نظر برخوردار نیست.

۵. جهت‌های معاصر در روش‌شناسی اقتصاد

نیم قرن اخیر شاهد ظهور ادبیات وسیعی که به روش‌شناسی اقتصاد اختصاص یافته، بوده است. این ادبیات رهیافت‌های روش‌شناسی متعددی را بررسی می‌کند و نتایج آن را در زمینه مکاتب و شاخه‌های متعدد اقتصاد به کار می‌گیرد. بخش وسیعی از ادبیات بر نظریه اساسی اقتصاد جریان اصلی تمرکز پیدا می‌کند یعنی نظریه تعادل حاصله از انتخاب مقید عقلایی انفرادی. از سال ۱۹۸۵ مجله اقتصاد و فلسفه که به فلسفه اقتصاد اختصاص یافته است و از ۱۹۹۴، مجله روش‌شناسی اقتصاد به وجود آمده است. این بخش به نمونه بعضی کارهای روش‌شناسی می‌پردازد که انجام شده است (حسینی نسب، ۲۰۰۶).

۵-۱. رهیافت‌های پوپری

فلسفه علم کارل پوپر^{۶۱} در بین اقتصاددانان و نیز در بین سایر دانشمندان صاحب نفوذ بوده است. پوپر از آنچه که او روش‌شناسی ابطال‌پذیری می‌نامد، دفاع می‌کند (۱۳۶۸ و ۱۳۶۹). دانشمندان بایستی نظریه‌هایی تدوین کنند که «منطقاً قابل ابطال باشند». بدین معنی که با بعضی گزارش‌های مشاهده‌نا سازگار باشند. این حکم که: «کلیه قوها سیاه هستند» از نظر منطقی قابل ابطال است زیرا که با گزارش مشاهده قوی قرمز، ناسازگار است (یا به وسیله آن ابطال خواهد شد).

دوم این‌که پوپر معتقد است که دانشمندان می‌بایستی نظریه‌ها را با «آزمون‌های سخت» آزمون کنند و بایستی آمادگی داشته باشند که هر زمان که نظریه‌ها از عهده آزمون‌ها بر نیامدند، آنها را رد کنند.

سوم این‌که دانشمندان بایستی نظریه‌ها را در بهترین وجه به عنوان گمان‌های جالب تلقی کنند. قبولی در آزمون دلیلی بر تأیید نظریه به شمار نمی‌رود، تنها ادامه به کارگیری آن را توجیه می‌کند (زیرا که هنوز ابطال نشده است). پوپر در دفاع از آنچه که وی «منطق وضعیتی»^{۶۲} می‌نامد (که اساساً نظریه انتخاب عقلایی است) نیز نوشته است (۱۹۷۶). به نظر می‌رسد که بین ابطال‌پذیری پوپر و دفاع او از منطق وضعیتی، تنش جدی وجود داشته باشد و بحث او درباره منطق وضعیتی به اندازه ابطال‌گرایی او، با نفوذ نبوده است.

با در نظر گرفتن ابطال‌گرایی پوپر، امیدواری چندانی به فهم این‌که ساده‌سازی زیاده از حد می‌تواند مشروع باشد یا استفاده جاری اقتصاد چگونه می‌تواند مقبول باشد، نمی‌توان داشت. نظریه‌های اقتصادی خاص به ندرت از نظر منطقی ابطال‌پذیر هستند. جایی که ابطال‌پذیر هستند، مقبولیت گسترده دیدگاه‌های روش‌شناسی فرید من مصونیت آنها در برابر آزمون‌های جدی را تضمین می‌کند. جایی که در آزمون رد می‌شوند، به ندرت نفی می‌گردند. نظریه‌های اقتصادی که خوب آزمون نشده‌اند، به عنوان رهنمودهای پابرجای سیاست اقتصادی تلقی می‌شوند (ایشنر ۱۹۸۳).

کاربرد دیدگاه ابطال‌گرایی پوپر به لفظ ادبی، مخرب خواهد بود. نه تنها اقتصاد نئوکلاسیک، بلکه کلیه نظریه‌های اقتصادی شناخته شده به عنوان غیرعلمی محکوم خواهند شد و راهی جهت تبعیض بین نظریه‌های اقتصادی وجود نخواهد داشت. یک مسئله مهم این است که شخص نمی‌تواند پیامدهای قابل آزمونی از خود نظریه‌ها استخراج نماید. شخص برای استخراج پیامدهای قابل آزمون به فرض‌های کمکی یا فرضیه‌هایی درباره توزیع، وسایل اندازه‌گیری، متغیرهای پروکسی (جانشین نزدیک) متغیرهای اندازه‌گیری شده، عدم وجود اخلاص‌های گوناگون و از این قبیل، نیز نیاز دارد. این چیزی است که به اصطلاح «مسئله دوهم کین» (دوهم^{۶۳} ۱۹۰۶، کین^{۶۴} ۱۹۵۳) گفته می‌شود. این مسائل به صورت عموم مطرح می‌شوند و پوپر پیشنهاد می‌کند که آنها می‌توانند به وسیله تصمیم‌گیری روش‌شناسی حل و فصل شوند که شکست پیامدهای قیاسی قابل آزمون را به عنوان شکست نظریه تلقی می‌کند. اما در اقتصاد، فرض‌های کمکی وجود دارند که تردیدآمیز و در بسیاری موارد نادرست هستند. تصمیم‌گیری روش‌شناسی که پوپر التزام می‌کند غیرمعقول است و به رد کلیه نظریه‌های اقتصادی منجر می‌شود.

ایمره لاکاتوس^{۶۵} (۱۹۷۰)، راه حلی به این مسئله پیشنهاد کرده که در حالت کلی پوپری است. لاکاتوس اصرار دارد که آزمون کردن همواره مقایسه‌ای است. نظریه‌هایی که با دشواری تجربی روبه‌رو می‌شوند، را می‌توان اصلاح نمود. اصلاحات بایستی همواره نتایج اضافی به دست دهد که آزمون‌پذیر باشد تا از نظر علمی قابل قبول گردد. دیدگاه لاکاتوس پیامدهای مخرب دیدگاه پوپر را ندارد. به نظر می‌رسد که لاکاتوس این مسئله که نظریه اقتصاد جریان اصلی را چگونه می‌توان ارزیابی نمود را از طریق این بحث که آیا آنچه اهمیت دارد موفقیت یا شکست تجربی است حل می‌کند. بدین ترتیب، دیدگاه‌های لاکاتوس جذابیت بیشتری برای روش‌شناسان اقتصادی داشته است تا دیدگاه‌های پوپر.

لاکاتوس ضمن بسط و توسعه ذهنیت «پارادایم» توماس خان^{۶۶} (۱۹۷۰) و بعضی اشارات

از پوپر از ساختار فراگیر نظری کل فعالیت‌های نظری دیدگاهی بسط داد که وی «برنامه‌های تحقیقاتی علمی» نامید. لاکاتوس تأکید نمود که «هسته سختی» از گزاره‌های اصولی نظری وجود دارد که برنامه تحقیقاتی را تعریف می‌کند که نبایستی آنها را درون برنامه تحقیقاتی زیر سؤال برد. بعلاوه اعضاء برنامه تحقیقاتی به یک مجموعه عوامل انگیزشی تحقیقاتی مشترکی تن در می‌دهند که آنان را در تدوین و تغییر نظریه‌های خاص هدایت می‌کند. شاید این‌که اقتصاددانان فرض‌های نظری اصولی که به نظر نادرست می‌رسند را رها نمی‌کنند را بتوان چنین توضیح داده و توجیه شود که آنها به عنوان بخشی از «هسته سخت» برنامه تحقیقاتی نئوکلاسیک تلقی می‌شوند.

اما دیدگاه‌های لاکاتوس این مسئله که اقتصاد با وجود تکیه بر ساده‌سازی‌های بیش از حد چگونه می‌تواند مشهور باشد را به طور رضایت‌بخشی توضیح نمی‌دهد. زیرا قابل سؤال است که آیا بسط نظریه اقتصاد نئوکلاسیک توانسته است پیشرفتی تجربی نشان دهد یا نه؟ به عنوان مثال، جان‌شیننی نظریه مطلوبیت «شمارشی» با نظریه مطلوبیت «ترتیبی» در دهه ۱۹۳۰ که عموماً به عنوان گام عمده‌ای به سمت جلو قلمداد می‌شود، جان‌شیننی یک نظریه با نظریه دیگری بود که اکیداً ضعیف‌تر بود و هیچ‌گونه محتوای تجربی اضافی نداشت. علاوه بر این، علی‌رغم این‌که لاکاتوس بر عوامل انگیزشی تحقیق به عنوان هدایت‌گر تغییر و اصلاح نظریه تأکید می‌کند هنوز هم بر آزمون تأکید می‌ورزد. به نظر لاکاتوس، علم بیش از اقتصاد معاصر با تحقیق تجربی پیش می‌رود (هاندز^{۶۷} ۲۰۰۱). نیز وجود هسته سخت در اقتصاد قابل تردید است (هوور^{۶۸} ۲۰۰۱ الف، هاسمن ۱۹۹۲ فصل ۶) همانطور که از اثر دی مارشی و بلاگ (۱۹۹۲) مشهود است، نویسندگان روش‌شناسی اقتصاد در سال‌های اخیر به طور فزاینده‌ای از فلسفه لاکاتوس ابراز ناخشنودی نموده‌اند فلسفه علم پوپر مسئله عمده دومی نیز دارد که دیدگاه‌های لاکاتوس را نیز آغشته کرده است. هر دو اعتقاد دارند که چیزی تحت عنوان تأیید تجربی وجود ندارد (برای بعضی ناراحتی‌های متأخر لاکاتوس ببینید لاکاتوس ۱۹۷۴). پوپر و لاکاتوس معتقد هستند که شواهد هرگز دلیلی برای باور به این‌که ادعاهای علمی حقیقت دارند فراهم نمی‌کند و هر دو، این موضوع که نتایج آزمون‌ها می‌تواند تکیه بر قضایا در فعالیت‌های عملی یا کنکاش‌های نظری را توجیه کند را نفی می‌کنند.

۵-۲. خطابه و اقتصاد

واکنش رادیکال به دشواری‌های مربوط به توجیه اتکا بر ساده‌سازی‌های شدید، خودداری از پذیرش این است که اقتصاد از آزمون روش‌شناسی موفق بیرون می‌آید. الکساندر روزنبرگ^{۶۹}

(۱۹۹۲) معتقد است که اقتصاد می‌تواند فقط پیش‌بینی‌های ژنریک انجام دهد و قادر به پیشرفت نیست زیرا که حول و حوش «روانشناسی عامه» که نظریه رفتار متوسط و عامی انسان است، بنا شده است و نمی‌تواند (به دلیل عدم تقلیل‌ناپذیری مفاهیم ذهنی گرایشی) بهبود یابد. نظریه‌های اقتصادی پیچیده فقط به عنوان ریاضی کاربردی دارای ارزش می‌باشند نه نظریه‌های تجربی. از آنجا که اقتصاد پیشرفتی به سازگاری علوم طبیعی ندارد، واکنشی به همان اندازه رادیکال، اما در جهتی خلاف از سوی دیردره مکلا سکی^{۶۰} وجود دارد که معتقد است، هیچ‌گونه استاندارد «غیرعامیانه» ای که اقتصاد را محک بزند وجود ندارد (۱۹۹۴، ۱۹۸۵).

از نظر وی تنها معیارهای مهم جهت ارزیابی کاربردها و محصولات هر رشته معیارهایی هستند که کاربران آن رشته پذیرفته‌اند. تنها معیار قابل توجیه هر نوع گفتمان، جدای از مثلاً صداقت و انتقادپذیری، معیارهای طرفین گفتمان است. لذا اقتصاددانان می‌توانند تظاهر پر طمطراق فلاسفه به داوری بحث‌های اقتصادی را ندیده بگیرند. اقتصاد خوب آن است که یک گروه اقتصاددان خوب به عنوان اقتصاد خوب تلقی می‌کند و استانداردهای فلسفی صرفاً به منزله انتشار حجم زیادی از هوای داغ است. آنان که به فهم خصلت‌های اقتصاد و ایفای نقش در بهبود آن علاقمند هستند می‌بایستی از روش‌شناسی اجتناب نمایند و در عوض «خطابه» اقتصاد، یعنی وسایل بحث و مجابگری را تحصیل کنند. مطالعات مکلا سکی درباره خطابه اقتصاد، با ارزش و با نفوذ بوده‌اند (۱۹۸۵ مخصوصاً فصل‌های ۷-۵). اما بیشتر کار او نه از این قبیل مطالعات که از نقد فلسفی روش‌شناسی اقتصاد تشکیل می‌شود. این‌ها مسئله‌دارتر می‌باشند زیرا که موضع خلاصه شده در پاراگراف قبلی به دشواری قابل دفاع و به طور بالقوه «شکست در خود»^{۶۱} است. دفاع از آن به این علت سخت است که استانداردهای اپیستمولوژیکی یا معرفت‌شناختی علم ناب قبلاً گفتمان اقتصاددانان را آلوده کرده است. استانداردهای موفقیت پیش‌بینی از استانداردهایی هستند که بسیاری اقتصاددانان قبلاً پذیرفته‌اند اما موضع مکلا سکی، بحث اصولی تغییر استانداردها را بی‌آبرو می‌کند. علاوه بر این همانطور که الکساندر روزنبرگ (۱۹۸۸) بحث کرده است، به نظر می‌رسد اگر قرار بود اقتصاددانان استانداردها موفقیت پیش‌بینی را رها سازند، آنگاه خود را به پرت گوتی محکوم می‌نمودند زیرا که سیاست‌های اقتصادی براساس همین استانداردها اتخاذ می‌شوند.

۵-۳. «واقع‌گرایی» در روش‌شناسی

روش‌شناسان اقتصاد به مجادله‌هایی که درون فلسفه علم بین واقع‌گراها و ضد واقع‌گراها (وان فراسن^{۶۲} ۱۹۸۰، بوید^{۶۳} ۱۹۸۴) وجود دارد توجه قلیلی نموده‌اند، زیرا که نظریه‌های

اقتصادی وجود عناصر یا خصوصیات غیرقابل مشاهده به جز انواع «غیر قابل مشاهدات روزمره» مانند باورها و خواسته‌ها را به ندرت به صورت فرض می‌گیرند. از سوی دیگر، روش‌شناسان اهداف اقتصاد را به دقت مورد بحث قرار داده‌اند. آنان که بحث می‌کنند اهداف نهایی اقتصاد از نوع پیش بینی است (مانند میلتون فریدمن) از این جهت این کار را می‌کنند که به سیاست اقتصادی علاقمند هستند نه از این جهت که می‌خواهند از حل و فسخ معماهای معرفت‌شناختی مربوط به اشاراتی که غیرقابل مشاهده می‌شود، اجتناب نمایند.

با این وجود، در روش‌شناسی دو برنامه مهم واقع‌گرا وجود دارد: برنامه یک که عمدتاً توسط اوسکالی ماکس^{۷۴} بسط یافته به اکتشاف انواع واقع‌گرایی نهفته در قضایا و فعالیت‌های علمی اقتصاد اختصاص پیدا می‌کند (بیند ماکس ۱۹۹۰، الف، ب، ج) و برنامه دو که توسط تونی لاسن^{۷۵} و همکارانش عمدتاً در دانشگاه کمبریج حمایت می‌شود و از کارهای روی باهاسکار^{۷۶} (۱۹۸۷) استخراج می‌گردد (رجوع شود به لاسن ۱۹۹۷ و فیلت وود^{۷۷} ۱۹۹۹). در دیدگاه لاسن، شخص می‌تواند بسیاری از بی‌کفایتی‌های اقتصاد جریان اصلی (که وی از منتقدان آن محسوب می‌شود) را تا دل مشغولی ناکافی به هستی‌شناسی ردیابی نماید.

اقتصاددانان جریان اصلی در تلاش خود جهت شناسایی قاعده‌مندی‌ها در سطح پدیده‌ها محکوم به شکست می‌باشند. حقیقت امر این است که پدیده‌های اقتصادی تحت تأثیر عوامل علی‌گوناگونی قرار دارند و شخص می‌تواند تنها به دانش علمی مربوط به مکانیسم‌ها و گرایش‌های زمینه‌سازی دسترسی پیدا کند که عملکرد آنها در روابط قابل مشاهده به طور ناپیوسته و مبهم می‌تواند رؤیت شود. روشن است که طرح‌های ماکس و لاسن ربط چندانی با یکدیگر پیدا نمی‌کنند، با این حال ماکس (مانند میل، کارت ویت و هاسمن) در دل مشغولی لاسن و باهاسکار به مکانیسم‌های علی‌زمینه‌ساز، سهیم می‌باشد.

۵-۴. روش تاریخی قیاسی

روش تاریخی قیاسی از رهاسازی فرضیات نئوکلاسیک و کوشش جهت انجام تحلیل‌هایی واقعی‌تر حاصل می‌شود. اما قبل از این‌که بتوان درباره استفاده از این روش به عنوان بدیل نئوکلاسیک بحث رسم به میان آورد ابتدا بایستی دید وظیفه مشاهده‌گر در این باره چیست؟ مشاهده‌گر ابتدا بایستی حقایق تاریخی مدنظر نظریه‌های قبلی را شناسایی نماید تا به حقایق و قاعده‌مندی‌هایی جدید برسد و پس از این‌که رفتارهای جدید را از نظر انگیزه‌های عقلایی بررسی نمود در موقعیتی خواهد بود تا ساخت نظریه‌ای جدید و آزمون‌های مربوط به آن را بر

عهده گیرد. این قاعده‌مندی‌ها بر حسب تعریفی که از آنها به عمل می‌آید خصلتی تاریخی یا نهادی دارند. از این رو، پژوهشگر به ناچار چنین نهادهایی را در ساخت مدل توضیحی خود منظور خواهد نمود.

روش تاریخی قیاسی اقتصاددانان کلاسیک و روش اقتصاددانان کینزی در این وجه مشترک می‌باشند که هر دو از حقایق تاریخی جدید بهره‌برداری می‌کنند که ضمن ملاحظه ناپیوستگی‌ها و گسستگی‌ها به قاعده‌مندی‌های جدید و تحلیل ارتباط منطقی بین متغیرهای اقتصادی می‌پردازد. پژوهشگر می‌تواند بعد از ملاحظه حقایق و تبیین روابط منطقی بین آنها به صورت موردی به دنبال پاسخ این سؤال باشد که مکانیسم‌های ناظر بر رفتار انسان چه چیز می‌باشد. در اهمیت دستیابی به این مکانیسم‌های اجتماعی تردیدی نیست مخصوصاً از این نظر که موجب افزایش سازگاری درونی الگوهایی می‌شود که پژوهشگر اقتصاددان در دست ساخت دارد. جستجو برای یافتن مکانیسم‌های اجتماعی بایستی پس از مشاهده پدیده‌های اقتصادی صورت گیرد، زیرا که پژوهشگر تاریخی بایستی ابتدا از مشاهده واقعیت گذشته یا حال آغاز کند و تنها بعد از این مرحله است که می‌تواند به دنبال نمادهای بارز واقعیت یعنی حقایق سامان یافته و قاعده‌مندی‌ها باشد و بالاخره ضمن تعمیم مشاهدات خود به ساخت الگو مبادرت ورزد.

اقتصاد کلان و توسعه‌دان عمدتاً از روش تاریخی قیاسی که مجموعه استنتاجات خود را از مشاهده واقعیت و استفاده از منطق قیاس به دست می‌آورد، استفاده می‌کند. روش مذکور برخلاف روش جزء‌گرای اقتصاد نئوکلاسیک، «کل» را برابر با جمع اجزاء نمی‌پندارد و به وجود روابط و برونی‌های مثبت و منفی که از خصوصیت‌های بارز پدیده‌های اجتماعی می‌باشد، توجه می‌نماید.

در روش تاریخی قیاسی به مجرد این‌که پژوهشگر توانست قاعده‌مندی‌های جدید را درک کند به دنبال انگیزه‌های عقلانی پشت پرده رفتاری که مشاهده نموده می‌رود تا رفتار را با قاعده‌مندی‌ها سازگار سازد. طی این فرایند از منطق استقرایی آغاز می‌شود به آمیزه‌ای از منطق استقرایی و قیاسی ختم می‌گردد. مکمل بودن ماهوی روش استقرا و قیاس در اقتصاد امری کاملاً شناخته شده است با این تفاوت که روش فرضیه‌ای قیاسی به «زمان منطقی»^{۷۸} مربوط می‌شود حال آنکه منطق استقرا به زمان تاریخی^{۷۹}. حقایق تاریخی ماهیت‌های گوناگونی دارند. مثلاً نوآوری‌های تکنولوژیکی و نهادی و انقلاب‌های سیاسی عموماً از حقایق تاریخی جدید محسوب می‌شوند. عمق این حقایق نیز متفاوت می‌باشد. مثلاً حقایق مربوط به علم سازه^{۸۰} به انقلاب‌های اول و دوم و سوم صنعتی برمی‌گردد که به ترتیب در اواخر قرن‌های ۱۸،

۱۹، ۲۰ اتفاق افتاد و سهم مؤثری در اصلاح نظریه‌های اقتصادی ایفا نمود. مورد دیگر به تغییرات تکنولوژیکی یا تغییرات نهادی خاص مربوط می‌شود که آثار آنها بر الگوهای اقتصادی کم و بیش مشهود است و بالاخره انقلاب سرمایه‌داری که هر سه نوع نوآوری‌ها را در بر گرفت را می‌توان یکی از علل مهم پیدایش نظریه اقتصاد نئوکلاسیک تلقی نمود. به صورت کلی‌تر و همانگونه که استارک^{۸۱} ملاحظه می‌کند: نظریه‌های اقتصادی حاصل ساده توسعه تاریخی و بازتاب واقعیت‌های اقتصادی اجتماعی که سرچشمه آنها بوده است، می‌باشند.

نقطه آغاز برای روش تاریخی قیاسی اعمال فرض وجود بازارهای ناقص می‌باشد. زیرا چنانچه بازارها کامل باشند هیچ چیز جدید برای تحلیل و هیچ سیاستی برای تجویز وجود نخواهد داشت. البته گاهی مسائل اقتصادی، عمری طولانی پیدا می‌کنند و راه حل آنها به راحتی یافت نمی‌شود. اما حتی در این موارد نیز حقایقی وجود دارند که جدید می‌باشند. اشراف به این موضوع از تعریف حقایق جدید حاصل می‌شود که واقعیت را متحول می‌سازند و محدودیت‌های جدیدی بر آزادی‌های جدید اقتصادی تحمیل می‌کنند. این حقایق جدید حقایقی هستند که نظریه‌های جدیدی طلب می‌کنند تا واقعیت را به درستی تبیین نمایند. حقایق جدید در حیطه علوم اجتماعی از مسائلی که بایستی در سطح علمی و عملی حل شود، پرده‌برداری می‌کند.

راه حل این مسائل در بیشتر موارد به تلاش یک فرد، هر چند که نابه‌باشد، محدود نمی‌شود بلکه در گروه تلاش و بحث‌های کارشناسی قرار می‌گیرد که به صورت گروهی برگزار می‌شود. پیشرفت کار به این صورت خواهد بود که تعریف مسئله در بحث‌های اصولی روشن می‌شود. بعد الگوی توضیحی مسئله مشخص می‌گردد و بالاخره الگوی مذکور از طریق وفاق عمومی و مشورت گروهی اعتبار سنجی می‌شود.

این‌که الگوی حاصله تا چه اندازه معتبر می‌باشد به انجام پژوهش، معمولاً اقتصادسنجی بستگی دارد به شرط اینکه اقتصادسنجی از فرض مربوط به ناپیوستگی‌ها آغاز نماید تا با منطق تاریخی قیاسی ناسازگاری نداشته باشد. به غیر از آزمون اقتصادسنجی بایستی به اهمیت انجام آزمون مربوط به استفاده عملی و کاربردی الگو در پیش بینی و صورت‌بندی سیاست‌های اقتصادی نیر واقف بود و از این آزمون نیز استفاده نمود. شاید هیچ روشی برای اعتبارسنجی نظریه به غیر از استخراج پیش بینی‌های قابل اعتماد از آن نظریه وجود ندارد. نظریه بایستی این امکان را دارا باشد که بتوان سیاست‌های اقتصادی مؤثری از آن استخراج نمود (حسینی نسب ۱۳۸۱).

۵-۵. روش‌شناسی اقتصاد و مطالعات اجتماعی علم

اقتصاد در سرتاسر تاریخ خود زیر ذره‌بین جامعه‌شناختی و روش‌شناختی قرار گرفته است. بسیاری از بحث‌های جامعه‌شناختی اقتصاد، مانند نقد اقتصاد سیاسی، اثر مارکس به شناسایی نابسامانی‌های ایدئولوژیک و نقد وجوه خاص نظریه و سیاست اقتصادی پرداخته‌اند. از آنجا که هر طرح سیاسی، اقتصاددانانی را می‌یابد که به فضیلت‌های اقتصادی آن گواهی می‌دهند، منابعی که برای چنین نقدهایی وجود دارد هرگز پایان‌پذیر نیست.

نفوذ جامعه‌شناسی علم معاصر و مطالعات اجتماعی علوم، توأم با دشواری‌هایی که روش‌شناسان جهت تفسیر قابل فهم و عقلانی کردن رفتار اقتصاد داشته‌اند به چرخش جامعه‌شناختی درون بازتاب‌های روش‌شناختی منجر شده است. روش‌شناسان و تاریخ‌دانان از قبیل دی واید هندز^{۸۳} (۲۰۰۱) و فیلیپس میروسکی (۲۰۰۲)^{۸۳} بحث کرده‌اند که این تغییرات بازتاب تنوع وسیعی از عوامل غیرعقلایی هستند، از تغییر در تأمین مالی اقتصاد نظری گرفته تا تعهد سیاسی، رقابت‌های شخصی، چسبیدن به استعاره‌ها تا علایق ریاضی.

علاوه براین، بسیاری از همان روش‌شناسان و تاریخ‌دانان بحث کرده‌اند که اقتصاد نه تنها موضوع کنکاش اجتماعی که ابزار کنکاش اجتماعی نیز هست. بایستی بتوان اقتصاد علم و اقتصاد خود اقتصاد را از طریق بررسی ساختار انگیزشی رشته‌های علمی و نیروهای پنهان و آشکاری که دست اندر کار تحقیق می‌باشند (البته شامل تحقیق در اقتصاد)، نوشت (لی اوانارد^{۸۴} ۲۰۰۲).

۵-۶. مطالعات ریز معاصر

بررسی رهیافت به مسایل اساسی ارزیابی نظریه اقتصادی دنباله‌دار است. به عنوان مثال، تلاش‌های قابل ملاحظه‌ای جهت کاربرد دیدگاه «ساخت‌گرایی» نظریه‌های علمی در اقتصاد در شرف انجام است (ستگمور^{۸۵} ساینرین ۱۹۸۱، بالزر^{۸۶} و هامینگنا^{۸۷} ۱۹۸۹). مقاله حاضر، دست کم تنوع و مخالفت‌های مربوط به چگونگی تفسیر و ارزیابی اقتصاد را مستند می‌کند. جای تعجب نیست که اجماع عمومی نسبت به ارزیابی تجربی کلی رهیافت‌های خاص به اقتصاد، شامل اقتصاد جریان اصلی، اقتصاد کلان و اقتصادسنجی بین کسانی که درباره روش‌شناسی اقتصاد می‌نویسند وجود ندارد. جایی که متخصصین اقتصاد نمی‌توانند به توافق برسند، آنان که فلسفه بیشتر و اقتصاد کمتر می‌داند بعید است بتوانند مسائل اقتصاد را حل و فصل نمایند. از آنجا که بحث‌ها ادامه دارد، آنان که روش‌شناسی را بر می‌تابند می‌بایستی نقش دنباله داری داشته باشند که بازی کنند.

در ضمن، سؤال‌های خاص روش‌شناسی متعددی وجود دارد که می‌تواند مورد خطاب قرار گیرد و این‌که درصد زیاد و فزاینده‌ای از کارهای مربوط به روش‌شناسی اقتصاد، سؤال‌های خاص‌تر را مورد خطاب قرار می‌دهد، نشان بلوغ این «زیر رشته» است. همانگونه که مراجعه به هر شماره اخیر مجله روش‌شناسی اقتصاد یا اقتصاد و فلسفه تأیید می‌کند، کارهای فراوانی در شرف انجام است. بعضی از موضوع‌هایی که در زمان جاری تحت بحث و بررسی می‌باشند به قرار زیرند:

۱- انفجار اخیر آثار مربوط به اقتصاد «مؤنث‌گرایی» (فمینیسم)، هر چند که بیشتر با محتوای اقتصاد دل‌مشغول است تا با روش‌شناسی آن، خود بازتاب‌های روش‌شناسی^{۸۸} (و جامعه‌شناسی) را نشانه می‌گیرد. این حقیقت که درصد مردان در بین اقتصاددانان بیشتر از درصد مردان در هر یک از دیگر رشته‌های علوم اجتماعی و در حقیقت بیشتر از چندین رشته در علوم طبیعی می‌باشد، این سؤال روش‌شناسی را مطرح می‌کند که آیا رشته اقتصاد از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که مختص رفتار مردانه می‌باشد یا نه. کتاب‌های مهم در این زمینه عبارتند از؛ فربر و نلسون (۱۹۹۶). از سال ۱۹۹۵ مجله‌ای تحت عنوان اقتصاد فمینیسم منتشر می‌شود که بسیاری از این کارهای مطالعاتی را یکجا جمع می‌کند.

۲- یک قرن پیش، اقتصاددانان درباره کار خود بر حسب «اصول»، «قوانین» و «نظریه‌ها» صحبت می‌کردند. این روزها، ابزار یا شکل روشنگری، «الگو» است. آیا این امر تغییری صرفاً در اصطلاح‌شناسی است یا این‌که دل‌مشغولی با الگوها تغییر روش‌شناختی را علامت می‌دهد؟ «الگو» چه چیز است؟ این سؤال‌ها توسط کارتریت^{۸۹} ۱۹۹۹، هاسمن^{۹۰} ۱۹۹۲ و سوگدن^{۹۱} ۲۰۰۰، مورد بحث قرار گرفته‌اند. به ویژه این‌که بسیاری از مدل‌هایی که در پیش‌بینی قیمت سهام استفاده می‌شود، از هیچ‌یک از نظریه‌های اقتصادی متعارف سرچشمه نمی‌گیرند.

۳- در طول نسل قبلی، کارهای آزمایشگاهی در اقتصاد به سرعت گسترش یافته است. این کار، اهداف متعددی دارد (ببینید راث^{۹۱} ۱۹۸۸) و ظاهراً افقی را مجسم می‌کند که بر فاصله بین نظریه اقتصادی و شواهد تجربی پل ارتباطی می‌زند. بعضی از این کارها، نحوه اثرگذاری تعهد به روش‌شناسی بر میزان توجه اقتصاددانان به شواهد تجربی را روشن می‌کند. به عنوان مثال، در حالت «برگشت ترجیحات»^{۹۲}، اقتصاددانان توجه قابل ملاحظه‌ای به یافته‌های تجربی معطوف داشتند و به عدم تأیید اصول اصلی اقتصاد اعتراف نمودند. اما اقتصاددانان عموماً نمی‌خواستند به نظریه‌های پیشنهادی روان‌شناسان که پدیده‌ها را قبل از مشاهده پیش‌بینی می‌نمود، به طور جدی توجه نمایند. دلیل امر به نظر می‌رسد این باشد که نظریه‌های روان‌شناختی دارای دامنه‌ای به عرض اصول اساسی اقتصاد جریان اصلی، نیستند

(هاسن فصل ۱۳). تعهد به روش شناختی ناظر بر اقتصاد نظری به مراتب پیچیده تر و اختصاصی تر از قواعد کلی پیشنهادی فلاسفه‌هایی مانند پوپر و لاکاتوس است. اما ربط کارهای آزمایشگاهی به اقتصاد هنوز هم مورد اختلاف نظر باقی مانده است. سؤال‌های بسیاری وجود دارد که آیا یافته‌های آزمایشگاهی می‌تواند به چارچوب‌های غیرآزمایشگاهی تعمیم پیدا کند یا نه؟ و نیز در حالت عام‌تر آیا یادگیری از طریق آزمایش امکان‌پذیر است یا نه؟ (ببینید گوالا^{۹۳} ۲۰۰۰ الف، ب و نیز ۲۰۰۳).

۶. نظریه انتخاب عقلایی

تا جایی که اقتصاد، پدیده‌ها را بر حسب برآیندهای انتخاب‌های انفرادی که خود بر حسب دلایل تبیین می‌شوند، تبیین و پیش‌بینی می‌کند عاملین اقتصاد را تا حدی می‌بایستی عقلایی به تصویر کشید. دقیقاً همانگونه که شخص می‌تواند عقلانیت انتخاب‌های فردی را ارزیابی کند، به همین ترتیب هم شخص می‌تواند عقلانیت انتخاب‌های اجتماعی را ارزیابی نماید و این مسئله که آنها چگونه به ترجیحات و داوری‌های افراد ربط پیدا می‌کنند یا بایستی ربط پیدا کنند را امتحان کند. علاوه بر این، سؤال‌های ظریفی وجود دارد که به عقلانیت در وضعیت‌های راهبردی مربوط می‌شود که در آن وضعیت‌ها برآیندها به انتخاب تعدد افراد وابسته است. از آنجا که عقلانیت، یک مفهوم اصلی در رشته‌های فلسفه مانند نظریه کنش، معرفت‌شناسی، اخلاق و فلسفه ذهن است، بررسی‌های عقلانیت به کرات از مرزهای بین اقتصاد و فلسفه عبور می‌کند و بدین‌سان اقتصاد یکی از موضوع‌های فلسفه را تشکیل می‌دهد.

۶-۱. عقلانیت فردی

نظریه اصلی عقلانیت، ترجیحات عاملین (رتبه‌بندی موضوع مورد انتخاب) را عقلانی در نظر می‌گیرد به شرط این‌که کامل و ترددی باشند و انتخاب عاملین را عقلانی در نظر می‌گیرد به شرط این‌که عاملین هیچ بدیل ممکن‌تری را به آنچه انتخاب می‌کنند، ترجیح ندهند. چنین نظریه عقلانیتی به وضوح بسیار ضعیف است زیرا در این باره عقلانیت مربوط به زمانی که عاملین همه چیز مربوط به انتخاب‌های خود را (با قطعیت) نمی‌دانند، سکوت می‌کند. اما همین نظریه می‌تواند دارای نکته بسیار پر قدرتی نیز باشد زیرا همانطور که اسحاق لوی^{۹۴} (۱۹۸۲) بحث کرده است، درباره دارا بودن ترجیحات ناکامل در وضعیت‌هایی که درگیر عدم قطعیت است هیچ چیز غیر عقلایی وجود ندارد. گاهی تعلیق داوری و به تأخیر انداختن رتبه‌بندی بدیل‌هایی که به خوبی مفهوم نیست عقلایی است. از سوی دیگر، ترددی بودن شرطی معقول و

منصفانه است و بحثی که اصطلاحاً «پمپاژ پول» نامیده می‌شود نشان می‌دهد در صورتی که ترجیحات فرد غیرترددی باشند زمینه برای استثمار فرد فراهم می‌شود. (فرض کنید که عامل A ، X را به Y ، Y را به Z و Z را به X ترجیح می‌دهد و این که A حاضر است مقدار اندکی پول P دلار برای مبادله Y با X ، X با Z و Y با X بپردازد). این امر بدین معنی است که، با شروع از Z ، A حاضر است تا P دلار برای Y ، بعد مجدداً P دلار برای X و به همین ترتیب P دلار برای Z و غیره بپردازد. عاملین اینقدر احمق نیستند. در عوض آنان ترجیحات خود را تعدیل می‌کنند تا غیرترددی را حذف نمایند (اما ببینید شیک^{۹۵} ۱۹۸۶).

از سوی دیگر، شواهد آزمایشگاهی قابل توجهی وجود دارد که طبق آن، ترجیحات مردم در حقیقت ترددی نیستند این شواهد مقرر نمی‌دارد که ترددی لازمه عقلانیت نیست، در عوض شاید نشان می‌دهد که مردم گاهی غیرعقلایی هستند. به عنوان مثال، در حالت آنچه که اصطلاحاً «برگشت ترجیحات» نامیده شده است، انتخاب‌های غیرعقلانی که مردم در حقیقت صورت می‌دهند معقول به نظر می‌آید. (لیشتنشتاین و اسلوویک^{۹۶} ۱۹۷۱، تورسکی و نالر^{۹۷} ۱۹۹۰). شواهدی که درباره سرپیچی مداوم از ترددی وجود دارد محلی برای آرامش فراهم می‌کند، زیرا که استانداردهای عقلانیت نبایستی تا حد غیرممکن، بالا باشند.

دیگر دشواری نظریه اصلی عقلانیت «فردی سازی»^{۹۸} موضوع ترجیحات یا انتخاب است. به عنوان مثال: آمار مربوط به «بازی‌های چند مرحله‌ای اخطار»^{۹۹} (اولتیماتم) را در نظر بگیرید. فرض کنید که A می‌تواند تقسیم ۱۰ دلار به هر ترتیب بین A و B را پیشنهاد کند که B می‌تواند پیشنهاد A را قبول یا رد کند. در صورتی که B پیشنهاد را رد کند، آنگاه مقدار پول به ۵ دلار کاهش می‌یابد و نوبت B می‌شود که تقسیم ۵ دلار را به هر ترتیب پیشنهاد کند که A می‌تواند قبول یا رد کند. در صورتی که A پیشنهاد B را رد کند آنگاه هر دو هیچ چیز به دست نمی‌آورند. فرض کنید که A پیشنهاد کند که پول را به صورت ۷ دلار برای A و ۳ دلار برای B تقسیم کند. B پیشنهاد را رد می‌کند و پیشنهاد می‌کند که ۵ دلار به صورت مساوی بین آنها تقسیم شود با ۵/۲ دلار برای هر یک. رفتار این چنینی در حقیقت عمومیت دارد (اوش و راث ۳۶۲: ۱۹۸۹). این انتخاب‌ها به فرض این که B پول بیشتر به کمتر را ترجیح می‌دهد، به نظر می‌رسد که نقض ترددی باشد. B ، ۳ دلار را به ۲/۵ دلار ترجیح می‌دهد، مع الوصف ۳ دلار برای ۲/۵ دلار را به طور قطعی، رد می‌کند (با اندک شانس که A رد کند و B بی‌نصیب بماند). اما موضوع مورد انتخاب صرفاً مقادیر پول نیست. B ، ۳ دلار به نفع ۲/۵ دلار را به عنوان ترتیبی منصفانه و بخشی از «معامله خام»، رد می‌کند. در صورتی که موضوع انتخاب به این صورت تعریف شوند، آنگاه از نظر ترددی بودن شکستی در کار نیست.

این مشاهده معقول باعث بروز مسئله‌ای جدی می‌شود. مگر این‌که در چگونگی فردی‌سازی موضوع‌های انتخاب موانعی وجود داشته باشد، شرایط عقلانیت مانند: ترددی، «خالی» هستند. انتخاب X در مقابل Y و Y در مقابل Z و Z در مقابل X توسط A ترددی را به یک شرط نقض نمی‌کند و آن شرط این است که: موضوع انتخاب در حالتی که « X زمانی که Y بدیل آن است» و حالتی که « X زمانی که Z بدیل آن است»، یکسان نباشد. جان بروم^{۱۰} (۱۹۹۱) بحث می‌کند که اصول مستقل و ثابت بیشتری ضروری است تا چگونگی فردی‌سازی بدیل‌ها را محدود کند یا عاملین را ملزم سازد که بین بدیل‌هایی مانند: « X زمانی که Y بدیل آن است» و « X زمانی که Z بدیل آن است» بی تفاوت باقی بمانند.

تعمیم نظریه عقلانیت به وضعیت‌هایی مشمول ریسک (جایی که موضوع‌های انتخاب قرعه‌هایی با احتمال مشخص است) و عدم قطعیت (جایی که عاملین احتمالات رانمی‌دانند)، نیازمند اصول عقلانیت اضافی و نیز ساده‌سازی‌های فنی است که درباره آنها اختلاف نظر وجود دارد. «بایزینها»^{۱۱} ذهنی فرض می‌کنند که افراد در شرایط عدم قطعیت دارای احتمالات ذهنی خوب تعریف شده‌ای روی کلیه بازدهی‌ها هستند و بدین ترتیب الگوسازی موضوع‌های انتخاب می‌تواند به صورت قرعه باشد، درست همانگونه که در وضعیت‌های مشمول ریسک است به استثنای این‌که در عوض احتمالات عینی، احتمالات ذهنی دست‌اندرکار باشد. یک اصل مرکزی عقلانیت اضافه‌ای که نظریه‌پردازان تصمیم مطرح می‌کنند، شرط استقلال است. فرض کنید که به عامل پیشنهاد شود تا بین دو شرط‌بندی که انداختن منصفانه سکه در بر می‌گیرد را انتخاب نماید. در هر دو مورد، چنانچه سکه با شیر به زمین بیفتد، عامل یک دلار از دست می‌دهد. اما چنانچه سکه با خط به زمین بیفتد، جایزه‌هایی که عامل می‌برد متفاوت است. شرط استقلال می‌گوید: عاملین عقلایی می‌بایستی اولین شرط را به دومین شرط ترجیح دهند اگر و تنها اگر عامل، جایزه شرط اول یعنی هنگامی که سکه با شیر به زمین می‌افتد را به جایزه شرط دوم یعنی هنگامی که سکه با خط به زمین می‌افتد، ترجیح دهد.

عامل A غیرعقلایی خواهد بود اگر و تنها اگر A ، X را به Y ترجیح دهد، اما قرعه: $[(0/5, -1\$), (0/5, X)]$ را به $[(0/5, Y), (-1\$,)]$ ترجیح ندهد. گرچه شرط استقلال در ابتدا معقول بود اما بسیار مورد اختلاف نظر است (آلایس و هیگن^{۱۲} ۱۹۷۹) و (ماکلن^{۱۳} ۱۹۹۰، ۱۹۸۳).

بخش قابل ملاحظه‌ای از نظریه انتخاب عقلایی، دل‌مشغول رسمیت دادن به شرایط عقلانیت و بررسی پیامدهای ضمنی آنها است. زمانی که ترجیحات عامل، کامل و ترددی هستند و شرط اضافی پیوستگی را تأمین کنند می‌توانند به وسیله تابع مطلوبیت ترتیبی

معرفی شوند. معنی این جمله این است که امکان دارد تابعی تعریف شود که ترجیحات عامل را معرفی می‌کند به طوری که $U(Y) \ll U(X)$ است اگر و تنها اگر عامل، X را به Y ترجیح دهد و $U(X) = U(Y)$ است اگر و تنها اگر عامل، بین X و Y بی تفاوت باشد. این تابع صرفاً رتبه‌بندی ترجیحات را معرفی می‌کند و شامل هیچگونه اطلاعاتی ورای رتبه‌بندی نیست. هر تبدیل حفظ‌کننده ترتیب U دقیقاً به همان خوبی، معرف ترجیحات عامل خواهد بود.

زمانی که ترجیحات، شرط اضافی استقلال و بعضی شرایط فنی دیگر را تأمین می‌کند، آنگاه می‌توانند توسط تابع مطلوبیت انتظاری معرفی شوند (هارسانی ۱۹۷۷ ب، فصل ۴، هرنشتاین و میلنور^{۱۴} ۱۹۵۳ و ساویج^{۱۵} ۱۹۷۲). چنین تابعی دارای دو خصوصیت مهم است:

اول اینکه مطلوبیت انتظاری هر قرعه برابر است با انتظارات مطلوبیت‌های انتظاری جوایز آن. مثلاً، فرض کنید که یک قرعه L دارای دو جایزه می‌باشد: Z و W و احتمال «برنده شدن» W عبارت است از P (و بدین سان، احتمال «برد» Z عبارت است از $1 - P$). حال، چنانچه U تابع مطلوبیت انتظاری باشد که معرف ترجیحات عامل است، آنگاه:

$$U(L) = PU(W) + (1 - P)U(Z)$$

می‌باشد.

دوم، این که توابع مطلوبیت انتظاری تا حد تبدیل مثبت، منحصر به فرد هستند، یعنی چنانچه U و V ، هر دو، توابع مطلوبیت انتظاری باشند که معرف ترجیحات یک عامل است، آنگاه در ازای هر موضوع ترجیحات، X ، $V(X)$ بایستی با $aU(X) + b$ مساوی باشد که a و b اعداد حقیقی و a مثبت است. علاوه بر این، فرض‌های عقلانیت به طور ضمنی می‌رساند که درجات باور عامل، فرض‌های «حسابان احتمالات» را تأمین می‌کند. مقدار زیادی اختلاف نظر پیرامون نظریه عقلانیت وجود دارد و تحقیقات رسمی متعددی در باره نظریه‌های «عقلانیت تضعیف شده» یا «اصلاح شده» وجود دارد.

۶-۲. عقلانیت دسته جمعی و انتخاب اجتماعی

هر چند که جوامع با افراد فرق می‌کنند، آنها نیز انتخاب می‌کنند که می‌تواند عقلایی یا غیرعقلایی باشد. اما این که چه اصول عقلانیتی بایستی بر انتخاب‌ها و ارزیابی‌های جوامع ناظر باشد، آشکار نیست. ترددی بودن یک شرط معقول است. به نظر می‌رسد جامعه هنگامی که با بدیل‌های Y یا X روبرو می‌شود، X را انتخاب می‌کند و هنگامی که با بدیل‌های Y یا Z روبرو می‌شود Y را انتخاب می‌کند و هنگامی که با X یا Z روبرو می‌شود Z را، بدین جهت است که تغییر مکتب داده یا به طور غیرعقلایی انتخاب می‌کند. در عین حال، عدم عقلانیت‌های به ظاهر معنی‌دار مانند اینها می‌تواند به سادگی از مکانیسم‌هایی که پیوند بین

انتخاب‌های اجتماعی و ترجیحات فردی را نشانه می‌گیرند، برخیزد. فرض کنید که سه فرد در جامعه وجود دارد. فرد یک، بدیل‌ها را به صورت X, Y, Z ، رتبه‌بندی می‌کند. فرد دو به صورت X, Z, Y ، رتبه‌بندی می‌کند و فرد سه به صورت Z, X, Y ، چنانچه تصمیم‌ها به وسیله اکثریت آراء به صورت جفت‌گونه اتخاذ شوند، X از جفت (X, Y) انتخاب می‌شود، Y از جفت (Y, Z) انتخاب می‌شود و Z از جفت (X, Z) . واضح است که این انتخاب‌ها ناپایدار است، اما آیا در انتخاب‌های اجتماعی «داوری‌های اجمالی» غیرعقلایی هستند؟ مسائل مشابهی ممکن است آنچه که می‌توان «رسایی منطقی» داوری‌های اجتماعی نامید را تحت تأثیر قرار دهد (لیست و پتیت^{۱۶} ۲۰۰۲). فرض کنید که جامعه از سه فرد تشکیل می‌شود که درباره درستی یا نادرستی گزاره p و q به صورت جدول زیر حکم صادر می‌کنند و داوری اجتماعی از رأی اکثریت پیروی می‌کند.

q	اگر p پس q	p	
درست	درست	درست	فرد ۱
نادرست	درست	نادرست	فرد ۲
نادرست	نادرست	درست	فرد ۳
نادرست	درست	درست	جامعه

ضمن این‌که داوری‌های اجتماعی خلاف منطبق است، داوری هر یک از افراد با اصول منطبق سازگار است.

اکنون سؤال این است که سازگار بودن داوری‌های اجتماعی با اصول منطبق تا چه اندازه مهم است؟ هرچند که نظریه انتخاب اجتماعی بدین طریق به سؤال‌های عقلانیت اجتماعی می‌پردازد. بیشتر کارهای مربوط به نظریه انتخاب اجتماعی به کنکاش عواقب اجتماعی اصول عقلانیت توأم با محدودیت‌های اخلاقی آشکار می‌پردازد. «قضیه امکان‌ناپذیری کنت آرو»^{۱۷} (۱۹۶۷، ۱۹۶۳) سهم برجسته‌ای در این موضوع بود. آرو فرض کرد که ترجیحات فردی و انتخاب‌های اجتماعی هر دو کامل و ترددی هستند و این‌که (همانگونه که کامل بودن به طور حتمی می‌رساند) روش انجام انتخاب اجتماعی در ازای هر صورت ممکن ترجیحات افراد حکم می‌کند که انتخابی صورت گیرد. بعلاوه، وی شرط اجماع ضعیف را نیز اضافه کرد: اگر کلیه افراد، X را به Y ترجیح می‌دهند، آنگاه Y نمی‌بایستی انتخاب شود. سوم وی الزام نمود که دیکتاتوری در کار نباشد که ترجیحات او ترجیحات اجتماعی را بدون

توجه به ترجیحات هر شخص دیگری تعیین کند. و بالاخره وی شرطی الزام کرد که انتخاب اجتماعی بین X و Y بایستی به این که افراد X و Y را چگونه رتبه‌بندی می‌کنند وابسته باشد نه هیچ چیز دیگر. وی نتایج شگفت‌آوری اثبات کرد که هیچ روشی برای ربط دادن انتخاب اجتماعی به ترجیحات افراد وجود ندارد که بتواند کلیه شرایط را تأمین کند.

در ظرف نیم قرن از زمانی که آرو نوشت، کارهای متنوعی در نظریه انتخاب اجتماعی انجام شده است که اهمیت مقدار زیادی از آنها برای «اخلاق» قابل بحث است. به عنوان مثال جان هارسانی^{۱۸} اثبات کرد که چنانچه ترجیحات فردی و ارزیابی‌های اجتماعی هر دو فرض‌های نظریه مطلوبیت انتظاری (با احتمالات مشترک یا عینی) را تأمین کنند و شرط اجماع قوی‌تری تحمیل شود آنگاه ارزیابی‌های اجتماعی توسط جمع وزنی مطلوبیت افراد تعیین می‌شود (۱۹۷۷ الف و ۱۹۵۵). در عوض، هنگامی که درباره تکلیف احتمالات اختلاف نظر وجود دارد، نتیجه «غیرممکنی» حاصل خواهد شد. شرط اتفاق آراء تلویحاً می‌رساند که ارزیابی‌های اجتماعی فرض‌های نظریه مطلوبیت انتظاری را تأمین نمی‌کنند. (سیدن فلد سایرین^{۱۹}، ۱۹۸۹، مانجین ۱۹۹۵)

۶-۳. نظریه بازی‌ها

زمانی که برآیندها به آنچه چندین عامل انجام می‌دهند وابسته است بهترین انتخاب هر عامل شاید به آنچه که سایر عامل‌ها انجام می‌دهند وابستگی پیدا کند. هر چند که اصول عقلانیت ناظر بر انتخاب فردی هنوز هم کاربری دارد، شخص می‌تواند بحث کند که اصول عقلانیت بیشتری وجود دارند که بر انتظارات کنش دیگران (و بر انتظارات دیگران درباره کنش و انتظارات شما و غیره) ناظر می‌باشند. نظریه بازی‌ها، نقش مهم و مهم‌تری در اقتصاد ایفاء می‌کند و نیز به پرس و جوهای مربوط به عقلانیت و پرس و جوهای مربوط به اخلاق هر دو مربوط می‌شود.

۷. اقتصاد و اخلاق

بیشتر اقتصاددانان اصرار می‌ورزند که شخص بین اقتصاد هنجاری و اقتصاد استدلالی تمایز قائل شود و بیشتر اقتصاددانان بحث خواهند کرد که اقتصاد عمدتاً به سیاست اقتصادی مربوط می‌شود زیرا که اطلاعات مربوط به پیامدهای سیاست را فراهم می‌آورد. از طرفی همان اقتصاددانانی که آنقدر دقیق بین اقتصاد هنجاری و استدلالی تمایز قائل می‌شوند اغلب بر می‌گردند و نظر مشورتی و نسخه می‌دهند که اقتصاد چگونه بایستی درست شود. علاوه بر این، کل یک رشته به اقتصاد هنجاری اختصاص دارد برآیندهای اقتصادی، نهادها

و فرایندها به چندین لحاظ می‌توانند بهتر یا بدتر باشند. بعضی برآیندها ممکن است وضع مردم را بهتر کنند. دیگر برآیندها شاید که نابرابر باشند. دیگر برآیندها شاید آزادی فردی را محدود نمایند. اقتصاددانان نوعاً برآیندها را انحصاراً بر حسب رفاه ارزیابی می‌کنند. این امر بدین معنی ضمنی نیست که آنها اعتقاد دارند که تنها رفاه است که از نظر اخلاقی اهمیت دارد. آنان از این جهت بر رفاه متمرکز می‌شوند که اعتقاد دارند اقتصاد یک سلسله ابزار مناسبی برای مورد خطاب دادن سؤالات مربوط به رفاه فراهم می‌کند و نیز از این جهت که اعتقاد دارند یا امیدوارند که سؤالات مربوط به رفاه می‌تواند از سؤالات مربوط به برابری جدا شود. در حقیقت، اقتصاد هنجاری به «اقتصاد رفاه» مشهور است.

۲-۱. رفاه

یک سؤال اصلی فلسفه اخلاق این بوده که چه چیز ذاتاً برای انسان خوب است تا تعیین شود. این، یک سؤال اصلی است زیرا که کلیه قوانین اخلاقی معقول جایگاه مهمی برای رفاه یا «خوب بودن» انسان قائل هستند.

این امر به وضوح درباره مطلوبیت‌گرایی حقیقت دارد (که می‌گوید آنچه درست است که رفاه کل یا متوسط را حداکثر کند، اما حتی دیدگاه‌های غیرمطلوبیت‌گرا اگر فضیلت نیکو کاری را شناخته‌اند یا دل‌مشغول منافع افراد یا اجتناب از زیان رساندن به افراد هستند [می‌دانند که] بایستی دل‌مشغول رفاه باشند.

نظریه‌های رفاه متعددی وجود دارد و دیدگاه رایج بین خود اقتصاددانان از دیدگاه خوشحالی جویی (که رفاه را به عنوان یک حالت ذهنی مانند لذت یا خوشحالی تلقی می‌کند) به دیدگاه رفاه به مثابه «ارضای ترجیحات» تغییر کرده است. بر خلاف خوشحالی جویی، تلقی رفاه به عنوان ارضای ترجیحات، مشخص می‌کند که چگونه بایستی دریافت که چه چیز برای شخص خوب است، نه این‌که خود را به هر دیدگاه مستقلاً درباره خوبی شخص، متعهد نماید. البته مساوی قرار دادن رفاه با ارضای ترجیحات به مثابه مساوی قرار دادن رفاه با ارضا، نیست. اگر رفاه ارضای ترجیحات باشد آنگاه وضعیت شخص در صورتی بهتر می‌شود که هر آنچه شخص ترجیح می‌دهد رخ دهد، بدون توجه به این‌که آیا رخداد باعث می‌شود عامل احساس رضایت کند یا نه.

از آنجا که اقتصاد جریان اصلی رتبه‌بندی سازگار ترجیحات را به کلیه عاملین نسبت می‌دهد و عاملین را کاملاً آگاه و علاقمند به منافع خویش در نظر می‌گیرند، برای اقتصاددانان ساده است تا دیدگاهی که می‌گوید عامل انفرادی A ، X را به Y ترجیح می‌دهد اگر و تنها اگر

A بپذیرد که X برای او در حقیقت از Y بهتر است. اینجا جایی است که نظریه استدلالی به نظریه ارزشی تسری پیدا می‌کند. علاوه بر این، شناسایی رفاه با ارضای ترجیحات برای اقتصاددانان جذاب است، زیرا که حتی از طرح سؤال‌های مربوط به توجیه «قالب‌گرایی» (که اقتصاددانان با آن قویاً مخالف هستند) جلوگیری می‌کند.

اما به رفاه به عنوان ارضای ترجیحات به صورت آشکار است اعتراض شده است. ترجیحات ممکن است بر پایه باورهای اشتباه استوار باشند. مردم ممکن است ترجیح دهند تا رفاه خود را در راه هدفی که برای آنان ارزشمندتر است، فدا نمایند. ترجیحات ممکن است بازتاب جرح و تعدیل گذشته با اثرات روان‌شناختی مداخله‌گر باشد (الستر^{۱۱} ۱۹۸۳). تلقی رفاه به عنوان ارضای ترجیحات، مقایسه بین زمانی رفاه را دشوار می‌سازد. (هرچند که اندازه‌گیری حالت‌های ذهنی دشوار است، مقایسه خوشحال A با خوشحالی B را ساده‌تر می‌توان معنی نمود تا مقایسه میزان ارضای ترجیحات A و B) علاوه بر این، استوار نمودن سیاست اقتصادی بر پایه شناسایی رفاه با ارضای خواسته‌ها، با اعتراض روبه رو شده است. در صورت انجام این کار، به طور ضمنی یعنی این‌که شخص می‌تواند وضعیت مردم را از طریق جرح و تعدیل خواسته‌های آنان بهتر نماید، تا از طریق فراهم آوری کالاها و خدمات برای آنان.

علاوه بر این، به نظر غیرمعقول می‌رسد که سیاست اجتماعی بایستی به ترجیحات «موهوم»، برسد. بیشتر اقتصاددانان در عوض پاسخ دادن به این اعتراضات و دفاع از این نظریه رفاه، بحث می‌کنند که ارضای ترجیحات جانشین تجربی خوبی برای هر آنچه که در «واقع» رفاه است، می‌باشد. استثناهایی وجود دارد که شاخص‌ترین، آمارتیا سن (۱۹۹۲، ۱۹۸۷ الف، ب، ج) است، اما بیشتر اقتصاددانان، رفاه را به عنوان ارضای ترجیحات در نظر می‌گیرند.

۲-۲. کارآیی

از آنجا که دیدگاه ارضای ترجیحات رفاه این سؤال را مطرح می‌کند که آیا شخص می‌تواند مقایسه‌هایی بین افراد رفاه انجام دهد. تعداد اقتصاددانانی که از دیدگاه مطلوبیت‌گرایی سیاست به عنوان رفاه کل یا متوسط دفاع می‌کنند، معدود هستند (هارسانی یک استثناء است، برای استثنایی دیگر ببینید آن جی ۱۹۸۳). اقتصاددانان در عوض به کنکاشی درباره انجام ارزیابی‌های فرایندهای اقتصادی، نهادها، برآیندها و سیاست‌ها پرداخته‌اند و از انجام مقایسه‌ها بین افراد اجتناب ورزیده‌اند. دو برآیند S و R را در نظر بگیرید و فرض کنید که بعضی مردم، S را به R ترجیح می‌دهند و هیچکس نیست که R را به S ترجیح دهد. در این حالت، S، «برتر پاره‌تو» به R یا S «بهبود پاره‌تو» نسبت به R محسوب می‌شود. شخص

می تواند بدون انجام مقایسات بین فردی نتیجه بگیرد که ترجیحات مردم در S بهتر تأمین می شود تا در R. چنانچه هیچ وضعیتی وجود نداشته باشد که برتر پاره تو نسبت به S باشد، آنگاه اقتصاددانان می گویند که S «بهینه پاره تو» یا «کارآمد پاره تو» محسوب می شود. در اینجا کارآیی، به معنی کارآیی نسبت به ارضاء ترجیحات است، نه به معنی حداقل سازی تعداد نهادهایی که یک واحد تولید نیاز دارد یا هر مفهوم فنی دیگری (لگرند^{۱۱۱} ۱۹۹۱). در صورتی که وضعیتی کارآمد پاره تو نباشد، جامعه فرصت بی هزینه ای جهت تأمین بهتر ترجیحات یک عده از مردم را از دست می دهد. هر وضعیت کارآمد پاره تو از این ناکامی اجتناب می کند اما فضیلت دیگری ندارد. به عنوان مثال، فرض کنید که هیچکس سیر غذا نباشد و مردم به این که چقدر غذا به دست می آورند توجه دارند. دو توزیع غذا را در نظر بگیرید. در اولی، میلیون ها نفر از گرسنگی در شرف مرگ هستند اما هیچ غذائی به هدر نمی رود. در دومی، هیچکس از گرسنگی در شرف مرگ نیست اما مقداری غذا به هدر می رود. اولی کارآمد پاره تو است حال آن که دومی نیست.

مفاهیم و ذهنیت های بهبود پاره تو و کارآمدی پاره تو ممکن است بی فایده به نظر برسند، زیرا که سیاست های اقتصادی تقریباً همواره برنده و بازنده هر دو را دارند. با وجود این، اقتصاد جریان اصلی این دو مفهوم را از دو نظر مفید تشخیص داده اند. اول این که آنان در اثبات دو قضیه مربوط به خصوصیات تعادل رقابت کامل موفق بوده است (آرو ۱۹۶۸). قضیه اول می گوید که تعادل های رقابت کامل بهینه پاره تو هستند. حال آن که قضیه دوم می گوید که هر تخصیص بهینه پاره تو با هر توزیع درآمدی که شخص ممکن است ترجیح دهد می تواند به عنوان یک تعادل رقابت کامل به دست آید به شرط اینکه شخص دقیقاً با توزیع مناسب دارایی ها بین عاملین اقتصادی آغاز کند. قضیه اول به عنوان تأییدیه ای بر نظر آدام اسمیت درباره دست نامرئی تلقی شده است. (آرو و هان ۱۹۷۱، مقدمه، هان^{۱۱۲} ۱۹۷۳). این تفسیر مشکل دارد، زیرا که هیچ اقتصادی تاکنون در حالت رقابت کامل نبوده است و از این به بعد هم نخواهد بود. قضیه دوم، تقسیم دستوری کار به سلیقه اقتصاددانان را تا حدی توجیه می کند با این توضیح که اقتصاددانان دل مشغول کارآیی و سایرین دل مشغول عدالت می باشند. نحوه تفکر این است که نظریه های توزیع عادلانه را می توان با اتکاء به بازارهای رقابتی سازش داد. این قضایا می رود تا تعیین کند که چرا اقتصاددانان از رقابت کامل تصویری ایده آل دارند. اما اهمیت قضایای مذکور قابل بحث است زیرا که بازارهای واقعی با بازارهای رقابت کامل تفاوت های قابل ملاحظه ای دارند و زمانی که نواقص بازار تعدد پیدا کنند «نظریه بهتر دو» نشان می دهد که اصلاح هر یک ممکن است که فاصله تا تعادل رقابتی را زیادتر کند نه کمتر

(لیپسی و لانکستر^{۱۱۳} ۷-۱۹۵۶).

طریق دیگری که اقتصاددانان یافته‌اند تا ذهنیت کارآیی پاره‌تو را گسترش دهند به تحلیل هزینه فایده منجر می‌شود که ابزاری عملی جهت تحلیل سیاست اقتصادی می‌باشد (سوگدن^{۱۱۴} و ویلیامز ۱۹۷۸) فرض کنید که S نسبت به R بهبود پاره‌تو نیست. بعضی از افراد جامعه در انتقال از R به S ، بازنده خواهند بود. آنان R را به S ترجیح می‌دهند. اما تعداد کافی برندگان است که R را به S ترجیح می‌دهند که می‌توانند بازندگان را جبران کنند و بر سر ترجیح Z (S با پرداخت جبرانی) نسبت به R به اتفاق آراء برسند. در اینجا S نسبت به R ، «بهبود پاره‌تو بالقوه» محسوب می‌شود.

به عبارت دیگر، مقدار پولی که برندگان آماده پرداخت آن خواهند بود تا تغییر را ایجاد نمایند بیش از مقدار پولی است که بازندگان می‌بایستی جبران شوند تا به تغییر اعتراض نکنند (اقتصاددانان نسبت به اینکه شخص به وسیله سؤال کردن از مردم که چه مقدار خواهند بود پردازند و به وسیله سعی در استنتاج این اطلاعات از پدیده بازار، چه مقدار یاد می‌گیرد، تردید دارند. اما آنچه در اصول مهم است حاضر بودن به پرداخت است). زمانی که S نسبت به R به طور بالقوه بهبود محسوب شود، گفته می‌شود که سیاست فراهم آوردن S ، دارای «منافع خالص» خواهد بود. طبق تحلیل هزینه و فایده شخص می‌بایستی از بین سیاست‌های واجد شرایط (که محدودیت‌های قانونی و اخلاقی را برآورد می‌سازد) به شرط مساوی بودن سایر چیزها، سیاستی را به کار گیرد که دارای بیشترین منافع خالص می‌باشد.

عدالت یا نیکوکاری ممکن است حکم کند که جامعه جهت تخفیف زیان‌های وارد بر آنان کاری انجام دهد. اما از آنجا که «توده» عظیمی از کالاها و خدمات وجود دارد تا ترجیحات آنان را ارضا کند (زیرا که پرداخت جبرانی قابل انجام است و ترجیحات کلیه افراد بهتر ارضا می‌شود) انتخاب سیاست‌های دارای بیشترین منافع خالص به کارآیی اقتصادی کمک می‌کند. (هیکس^{۱۱۵} ۱۹۳۹، کالدور^{۱۱۶} ۱۹۳۹)

علی‌رغم اهمیت عملی تحلیل هزینه فایده که تکنیک و توجیه آن در پارگراف قبلی انجام شد در باره آن اختلاف نظر وجود دارد. یک دشواری فنی این است که امکان دارد S نسبت به R بهبود پاره‌تو بالقوه باشد و R نیز نسبت به S بهبود پاره‌تو بالقوه باشد (ستافسکی^{۱۱۷} ۱۹۴۱، ساموئلسون ۱۹۵۰) یعنی این حقیقت که S بهبود پاره‌تو بالقوه نسبت به R است بدین معنی نیست که «لقمه اقتصادی» S عظیم‌تر از لقمه اقتصادی R است. زیرا که امکان ندارد لقمه اقتصادی S بزرگتر از R و لقمه اقتصادی R بزرگتر از S باشد. مسئله دوم این است که تمایل برای پرداخت در قبال یک سیاست و مبلغی که شخص در صورت مخالفت با آن سیاست از

بابت غرامت طلب خواهد کرد به میزان دارایی شخص و رویکرد او نسبت به سیاست وابستگی دارد. تحلیل هزینه فایده، ترجیحات ثروتمندان را بیشتر از ترجیحات فقرا، بها می‌دهد (بای کر^{۱۱۸} ۱۹۷۷). پرداخت غرامت جهت جبران اثرات در آمد و ثروت تا حدودی امکان‌پذیر است (هار برگر^{۱۱۹} ۱۹۷۸)، اما انجام این کار سخت است و تحلیل هزینه فایده عموماً بدون تعدیل ثروت یا درآمد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۳-۲. سایر جهات در اقتصاد هنجاری

هرچند که اقتصاد رفاه و دل‌مشغولی با کارآیی بر اقتصاد هنجاری مسلط هستند، کل اقتصاد هنجاری را در بر نمی‌گیرند و اقتصاددانان در همکاری با فلاسفه، سهم بسیار متنوعی در کارهای معاصر مربوط به اخلاق، فلسفه هنجاری و سیاسی ایفا نموده‌اند. اقتصاددانان و فلاسفه مشغول کار روی مسئله بیان رسمی خصوصیت‌های آزادی بوده‌اند تا ابزار اقتصادی را به ثمر برسانند (پا تا نایک و اکسو^{۱۲۰} ۱۹۹۰، کارتر^{۱۲۱} ۱۹۹۹). سایرین، بیان رسمی خصوصیت‌های تساوی منابع، فرصت‌ها و برآیندها را بسط و توسعه داده و شرایطی که جداسازی مسئولیت فردی از مسئولیت اجتماعی در قبال نابرابری ممکن می‌شود را تحلیل نموده‌اند. (فلور بای^{۱۲۲} ۱۹۹۵) جان رومر الگوسازی اقتصاد معاصر را به کار گرفته تا خصوصیت‌های دقیق استثمار را بیان نماید (۱۹۸۲). آمارتیا سن و مارثا ناسبام^{۱۲۳} نه تنها تفسیرهای جدیدی از رفاه بر حسب توانمندی‌ها بسط داده‌اند (سن ۱۹۹۲، ناسبام ۲۰۰۰)، اما سن آنها را به خصوصیت‌های تساوی‌گرایی و معیارهای کاربردی محرومیت متصل نموده است (۱۹۹۹). تعامل‌های بسیار فعالی بین اقتصاد هنجاری و فلسفه اخلاق وجود دارد.

۸. نتیجه‌گیری

حجم بسیار وسیعی از فعالیت در فلسفه اقتصاد وجود دارد که اهم آنها به روش‌شناسی، عقلانیت، اخلاق و فلسفه هنجاری اجتماعی و سیاسی مربوط می‌شود. فلسفه اقتصاد مجموعه کنکاش‌هایی است که تلاش می‌کند حقیقت اقتصاد را نمایان سازد. صاحب‌نظران نظام آموزش اقتصاد در ایران به تفصیل در دیگر مقالات بحث کرده‌اند که این نظام هستی‌شناسی را بر نمی‌تابد. فلسفه اقتصاد می‌تواند این کمبود را مرتفع سازد و توان فارغ‌التحصیلان رشته اقتصاد را در جهت نظریه‌پردازی بالا ببرد.

- ۱- terms
 ۲-scholastic
 ۳-Cantillon
 ۴-David Hume
 ۵-unintended consequences
 ۶-John Stewart Mill
 ۷-Jevones
 ۸-hedonistic
 ۹-Pareto
 ۱۰-Hicks and Allen
 ۱۱-transitive
 ۱۲-Revealed Preferences
 ۱۳-Sen
 ۱۴-Lionel Robins
 ۱۵-mainstream economics
 ۱۶-Keynesians
 ۱۷-Monetarists
 ۱۸-real business cycle theories
 ۱۹-Hoover
 ۲۰-Sent
 ۲۱-Fama
 ۲۲-Becker
 ۲۳-Buchanan and Vanberg
 ۲۴-Wiseman
 ۲۵-Dugger
 ۲۶-Wisman and Rozansky
 ۲۷-Maki et al
 ۲۸-Morishima
 ۲۹-Roemer
 ۳۰-Etzioni
 ۳۱-Ben Ner and Putterman
 ۳۲-Post- Keynesins
 ۳۳-Dow
 ۳۴-Neo-Ricardians
 ۳۵-Rongaglia
 ۳۶-Positive
 ۳۷-Machlup
 ۳۸-Frank et al
 ۳۹-reasons versus causes
 ۴۰-Von Wright
 ۴۱-Donald Davidson
 ۴۲-folk psychology
 ۴۳-Rosenberg
 ۴۴-Knight
 ۴۵-Von Mises
 ۴۶-Weber
 ۴۷-Wold
 ۴۸-Kevin Hoover
 ۴۹-Granger
 ۵۰-Zellner and Aigner
 ۵۱-ceteris paribus
 ۵۲-Nassau Senior
 ۵۳-John Stewart Mill
 ۵۴-a-posteriori
 ۵۵-Cartwright
 ۵۶-Hall and Hitch
 ۵۷-Lester
 ۵۸-Terence Hutchison
 ۵۹-Machlup
 ۶۰-Koopmans
 ۶۱-Karl Popper
 ۶۲-situational logic
 ۶۳-Duhem
 ۶۴-Quine
 ۶۵-Imre Lakatos
 ۶۶-Thomas Khan
 ۶۷-Hands
 ۶۸-Hoover
 ۶۹-Alexander Rosenberg
 ۷۰-Deirdre McCloskey
 ۷۱-self- defeating
 ۷۲-Van Fraassen
 ۷۳-Boyd
 ۷۴-Uskali Maki
 ۷۵-Tony Lawson
 ۷۶-Roy Bahaskar
 ۷۷-Fleetwood
 ۷۸-Logical Time
 ۷۹-Historical time

- ۸۰- Tectonics
 ۸۱- Stark
 ۸۲- D. Wade Hands
 ۸۳- Phillip Mirowski
 ۸۴- Leonard
 ۸۵- Stegmüller et al
 ۸۶- Balzer
 ۸۷- Hamingna
 ۸۸- Methodological self reflections
 ۸۹- Catwright
 ۹۰- Sugden
 ۹۱- Ruth
 ۹۲- preference reversals
 ۹۳- Guala
 ۹۴- Isaac Levi
 ۹۵- Schick
 ۹۶- Lichtenstein and slovic
 ۹۷- Tversky and Thaler
 ۹۸- individuation
 ۹۹- Multistage ultimatum, games
 ۱۰۰- John Broome
 ۱۰۱- Beyesians
 ۱۰۲- Allais and Hagen
 ۱۰۳- McClennen
 ۱۰۴- Hornstein and Milnor
 ۱۰۵- Savage
 ۱۰۶- List and Pettit
 ۱۰۷- Arrow's Impossibility Theorem
 ۱۰۸- John Harsanyi
 ۱۰۹- Seidenfeld et al
 ۱۱۰- Elster
 ۱۱۱- Legrand
 ۱۱۲- Hahn
 ۱۱۳- Lipsey and Lancaster
 ۱۱۴- Sugden and Williams
 ۱۱۵- Hicks
 ۱۱۶- Kaldor
 ۱۱۷- Scitovsky
 ۱۱۸- Baker
 ۱۱۹- Harburger
 ۱۲۰- Pattanaik and Xu
 ۱۲۱- Carter
 ۱۲۲- Fleurbaey
 ۱۲۳- Amartya Sen and Martha Nussbaum

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

منابع فارسی:

- حسینی نسب، ابراهیم، «روش‌شناسی اقتصاد در ساختار آموزش و پژوهش اقتصاد در ایران و سایر کشورها»، در مجموعه مقالات دومین همایش آموزش و پژوهش علم اقتصاد در ایران، (۲۳ و ۲۴ اردیبهشت ماه ۶۷-۸۶)، ۱۳۸۳.
- حسینی نسب، ابراهیم، «جایگاه روش تاریخی قیاسی در روش‌شناسی اقتصاد»، مقاله ارائه شده در سومین همایش دوسالانه اقتصاد ایران تاریخ اقتصادی، کلید فهم ساختار و تحول در اقتصاد ایران، در: مجموعه چکیده مقالات، پژوهشکده اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، آذرماه، ۱۳۸۳.
- شاکری، عباس، «بررسی تحلیلی محتوی درس اقتصاد خرد در کشور در مقایسه با سایر کشورهای جهان»، مجموعه مقاله‌های اولین همایش دستاوردهای آموزشی و پژوهشی علم اقتصاد در ایران (منبع: مجموعه مقاله‌ها)، ۱۳۸۱.
- مومنی، فرشاد، «علم اقتصاد و بحران در اقتصاد ایران»، موسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۷۴.

- Allais, M. and O. Hagen, eds. (1979), *Expected Utility Hypotheses and the Allais Paradox*. Dordrecht: Reidel, pp. 27-145.
- Arrow, K. (1951), *Social Choice and Individual Values*. New York: Wiley (2nd ed. 1963).
- Arrow, K. (1967), "Values and Collective Decision Making", Repr. in Hahn and Hollis (1979), pp. 110-26.
- Arrow, K. (1968), "Economic Equilibrium", pp. 376-89, *International Encyclopedia of the Social Sciences*. New York: Macmillan.
- Arrow, K. and F. Hahn. (1971), *General Competitive Analysis*. San Francisco: Holden Day.
- Baker, C. (1975), "The Ideology of the Economic Analysis of Law", *Philosophy and Public Affairs* 5: 3-48.
- Buchanan, J. (1975), *The Limits of Liberty: Between Anarchy and Leviathan*. Chicago: University of Chicago Press.
- Buchanan, J. and V. Vanberg, (1979), "The Market as a Creative Process," *Economics and Philosophy* 7: 167-86.
- Becker, G. (1976), *The Economic Approach to Human Behavior*. Chicago: University of Chicago Press.
- Balzer, W. and B. Hamminga, eds. (1989), *Philosophy of Economics*. Dordrecht: Kluwer-Nijhoff.
- Ben-Ner, A. and L. Putterman, eds. (1998), *Economics, Values and Organization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bhaskar, Roy. (1978), *A Realist Theory of Science*. Harvester Press.
- Boyd, R. (1984), "The Current Status of Scientific Realism," in J. Leplin, ed. *Scientific Realism*. Berkeley: University of California Press, pp. 41-82.
- Broome, J. (1991), *Weighing Goods*. Oxford: Basil Blackwell.
- Cantillon, Richard (1952), *Essai sur la nature du commerce en general*, Paris: Institut National d'études démographiques. Translated Version Available: On-line, Cartwright, N. 1983, *How the Laws of Physics Lie*, Oxford: Clarendon Press.
- Cartwright, N. (1989), *Nature's Capacities and their Measurement*. Oxford: Clarendon Press. Davidson, Donald. 1963. «Actions, Reasons and Causes," *Journal of Philosophy* 60: 685-700.
- Cartwright, N. (1989), *Nature's Capacities and their Measurement*. Oxford: Clarendon Press.
- Carter, I. (1999), *A Measure of Freedom*. Oxford: Oxford University Press.
- De Marchi, N., ed. (1992), *Post-Popperian Methodology of Economics: Recovering Practice*. Boston: Kluwer.
- Blaug, M. and N. de Marchi, eds. (1991), *Appraising Modern Economics: Studies in the Methodology of Scientific Research Programs*. Edward Elgar.

- Dow, S. (1985), *Macroeconomic Thought: A Methodology Approach*. Oxford: Blackwell.
- Davidson, Donald. (1963), "Actions, Reasons and Causes," *Journal of Philosophy* 60: 685-700.
- Dugger, W. (1979), "Methodological Differences between Institutional and Neoclassical Economics", *Journal of Economic Issues* 13: 899-909.
- Duhem, P. (1906), *The Aim and Structure of Scientific Theories*, tr. P. Wiener. Princeton: Princeton University Press, 1954.
- Elster, J. (1983), *Sour Grapes: Studies in the Subversion of Rationality*. Cambridge:
- Etzioni, A. (1988), *The Moral Dimension. Toward a New Economics*. New York: Macmillan.
- Eichner, A. (1983), "Why Economics Is not yet a Science," in A. Eichner, ed. *Why Economics Is not yet a Science*. Armonk, New York: M.E. Sharpe, pp. 205-41.
- Fama, E. (1980), "Agency Problems and the Theory of the Firm", *Journal of Political Economy* 88: 288-307.
- Fleurbaey, M. (1995), "Equal Opportunity or Equal Social Outcome", *Economics and Philosophy* 11: 25-56.
- Frank, R., T. Gilovich, and D. Regan. (1993), "Does Studying Economics Inhibit Cooperation?" *Journal of Economic Perspectives* 7: 159-72.
- Fleetwood (1999),
- Friedman, M. (1953), "The Methodology of Positive Economics," pp. 3-43 of *Essays in positive economics*. Chicago: University of Chicago Press.
- Granger, C. (1969), "Investigating Causal Relations by Econometric Models and Cross-Spectral Methods", *Econometrica* 37: 424-38.
- Granger, C. (1980), "Testing for Causality: A Personal Viewpoint", *Journal of Economic Dynamics and Control* 2: 329-52.
- Guala, F. (2000a), "Artefacts in Experimental Economics: Preference Reversals and the Becker-DeGroot-Marschak Mechanism", *Economics and Philosophy*, 16: 47-75.
- Guala, F. (2000b), "The Logic of Normative Falsification: Rationality and Experiments in Decision Theory", *Journal of Economic Methodology* 7: 59-93.
- Guala, F. (2003), "Experimental Localism and External Validity", *Philosophy of Science*, 70.
- Hahn, F. (1973), "The Winter of Our Discontent", *Economica* 40: 322-30.
- Harsanyi, J. (1977b), *Rational Behavior and Bargaining Equilibrium in Games and Social Situations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Harburger, A. (1978), "On the Use of Distributional Weights in Social Cost-Benefit Analysis", *Journal of Political Economy* 86: s87-s120.

- Harsanyi, J. (1955), "Cardinal Welfare, Individualistic Ethics and Interpersonal Comparisons of Utility", *Journal of Political Economy* 63: 309-321.
- Harsanyi, J. (1977a), "Morality and the Theory of Rational Behavior", *Social Research* 44. Repr. Sen and Williams (1982), pp. 39-62.
- Hicks, J. (1939), "The Foundations of Welfare Economics", *Economic Journal* 49: 696-712.
- Hall, R. and C. Hitch. (1939), "Price Theory and Business Behaviour", *Oxford Economic Papers* 2: 12-45.
- Hands, D.W. (2001), *Reflection Without Rules: Economic Methodology and Contemporary Science Theory*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Harsanyi, J. (1977b), *Rational Behavior and Bargaining Equilibrium in Games and Social Situations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hausman, D. (1992a), *Essays on Philosophy and Economic Methodology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hausman, D. (1983), "Are There Causal Relations Among Dependent Variables?" *Philosophy of Science*, 50: 58-81.
- Hausman, D. (1992a), *Essays on Philosophy and Economic Methodology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hausman, D. (1992b), *The Inexact and Separate Science of Economics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hausman, D. (1994a), "Why Look Under the Hood", pp. 217-21 of Hausman 1994b.
- Hausman, D., ed. (1994b), *The Philosophy of Economics: An Anthology*. 2nd. ed. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hernstein, I. and J. Milnor. (1953), "An Axiomatic Approach to Measurable Utility", *Econometrica* 21: 291-7.
- Hicks, J. (1979), *Causality in Economics*. New York: Basic Books.
- Hicks, J. and R. Allen. (1934), "A Reconsideration of the Theory of Value", *Economica*. N.S. 1: 52-76 and 196-219.
- Hirsch, A. and N. de Marchi. (1990), *Milton Friedman: Economics in Theory and Practice*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Hoover, K. (1988), *The New Classical Macroeconomics: A Sceptical Inquiry*. Oxford: Basil Blackwell.
- Hoover, K. (2001a), *Causality in Macroeconomics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hume, D. (1752), "Of Money," "Of the Balance of Trade," Rpt. in E. Rotwein, ed. *David Hume Writings on Economics*. Madison: University of Wisconsin Press.
- Hosseini Nasab, Ebrahim (2006), Methodology of Economics: A Survey of Matters and Methods, *Iranian Economic Review*, Vol. 11, No. 15, Winter: 1:38.

- Hutchison, T. (1938), *The Significance and Basic Postulates of Economic Theory*. Repr. with a new Preface. New York: A.M. Kelley, 1960.
- Hutchison, T. (1978), *On Revolutions and Progress in Economic Knowledge*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hume, D. (1752), "Of Money," "Of the Balance of Trade," Rpt. in E. Rotwein, ed. *David Hume Writings on Economics*. Madison: University of Wisconsin Press, 1970.
- Jevons, W. (1871), *The Theory of Political Economy*. First Edition. London and New York: MacMillan and Co.
- Knight, F. (1935), "Economics and Human Action," from Knight 1935b. Repr. in Hausman, ed. (1994b), pp. 111-18.
- Koopmans, T. (1957), *Three Essays on the State of Economic Science*. New York: McGraw-Hill. Kuhn, T. 1970. *The Structure of Scientific Revolutions*. 2nd edn. Chicago: University of Chicago Press.
- Kaldor, N. (1939), «Welfare Propositions of Economics and Interpersonal Comparisons of Utility», *Economic Journal* 49: 549-52.
- Kuhn, T. (1970), *The Structure of Scientific Revolutions*. 2nd edn. Chicago: University of Chicago Press.
- Legrand, J. (1991), *Equity and Choice*. London: Routledge.
- Lakatos, I. (1970), "Falsification and the Methodology of Scientific Research Programmes," in Lakatos and Musgrave (1970), pp. 91-196 and in Lakatos, vol. 1 (1978b), pp. 8-101.
- Lakatos (1974)
- Lawson, T. (1997), *Economics and Reality*. London: Routledge.
- Leonard, Thomas C. (2002), "Reflection on Rules in Science: An Invisible-Hand Perspective", *Journal of Economic Methodology*, 9: 141-168. [Preprint PDF available on-line](#)
- Lester, R.A. (1946), "Shortcomings of Marginal Analysis for Wage-Employment Problems", *American Economic Review* 36: 62-82.
- Lester, R. A. (1947), "Marginal Costs, Minimum Wages, and Labor Markets", *American Economic Review* 37: 135-48.
- Lichtenstein, S. and P. Slovic. (1971), "Reversals of Preference Between Bids and Choices in Gambling Decisions", *Journal of Experimental Psychology* 89: 46-55.
- List, C. and P. Pettit. (2002), "Aggregating Sets of Judgments: An Impossibility Result", *Economics and Philosophy* 18: 89-110
- Levi (1982)
- Lipsey, R. and K. Lancaster. (1956-7), "The General Theory of the Second Best", *Review of Economic Studies* 24: 11-31.
- McCloskey, D. (1985), *The Rhetoric of Economics*. Madison: University of Wisconsin Press.
- McCloskey, D. (1994), *Truth and Persuasion in Economics*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Machlup, F. (1960), "Operational Concepts and Mental Constructs in Model and Theory Formation", *Giornale Degli Economisti* 19: 553-82.
- Machlup, F. (1969a), "If Matter Could Talk", Repr. in Machlup 1978, pp. 309-32.
- Machlup, F. (1969b), "Positive and Normative Economics", Repr. in Machlup 1978, pp. 425-50.
- Maki, U. (1990a), "Friedman and Realism", *Research in the History of Economic Thought and Methodology* 10:
- Maki, U. (1990b), "Mengerian Economics in Realist Perspective", *History of Political Economy* 22: 289-310.
- Maki, U. (1990c), "Scientific Realism and Austrian Explanation", *Review of Political Economy* 2: 310-44.
- Maki, U., B. Gustafsson and C. Knudsen. (1993), *Rationality, Institutions and Economic Methodology*. London: Routledge.
- McClennen, E. (1983), "Sure Thing Doubts," in B. Stigum and F. Wenstop, eds. *Foundations of Utility and Risk Theory with Applications*. Dordrecht: Reidel.
- McClennen, E. (1990), *Rationality and Dynamic Choice: Foundational Explorations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Marx, K. (1867), *Capital*, vol. 1, tr. S. Moore and E. Aveling. New York: International Publishers, 1967.
- Menger, C. (1883), *Problems of Economics and Sociology*, ed. L. Schneider, tr. F. Nock. Urbana: University of Illinois Press, 1963.
- Mill, J. S. (1836), "On the Definition of Political Economy and the Method of Investigation Proper to It", Repr. in *Collected Works of John Stuart Mill*, vol. 4. Toronto: University of Toronto Press, 1967.
- Mill, J. S. (1843), *A System of Logic*. London: Longmans, Green & Co., 1949.
- Mill, J. S. (1871), *Principles of Political Economy*. 7th edn., ed. W. Ashley (1909).
- Mirowski, P. (2002), *Machine Dreams: Economics Becomes a Cyborg Science*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mises, L. von. (1949), *Human Action. A Treatise on Economics*. New Haven, Yale University Press.
- Mises, L. von. (1978), *The Ultimate Foundation of Economic Science: An Essay on Method*. 2nd. edn. Kansas City: Sheed Andrews.
- Mises, L. von. (1981), *Epistemological Problems of Economics*, tr. G. Reisman. New York: New York University Press.
- Morishima, M. (1973), *Marx's Economics: A Dual Theory of Value and Growth*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mongin, P. (1995), "Consistent Bayesian Aggregation", *Econometrica* 66: 313-51.
- Senior, N. (1836), *Outline of the Science of Political Economy*. Repr. New York: A. M. Kelley, 1965.

- Nussbaum, M. (2000), *Women and Economic Development: The Capabilities Approach*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Pattinaik, P. and Y. Xu. (1990), "On Ranking Opportunity Sets in Terms of Freedom of Choice", *Rescherches Economiques de Louvain* 56: 383-90.
- Pareto, V. (1909), *Manual of Political Economy*. Tr. A. Schwier. New York: A.M. Kelley, 1971.
- Popper, K. (1976), "The Logic of the Social Sciences", in T. Adorno *et al.*, eds. *The Positivist Dispute in German Sociology*, tr. G. Adey and D. Frisby. New York: Harper, pp. 87-104.
- Popper, K. (1968), *The Logic of Scientific Discovery* (rev. edn.) London: Hutchinson & Co.
- Popper, K. (1969), *Conjectures and Refutations; The Growth of Scientific Knowledge*. 3rd. edn. London: Routledge & Kegan-Paul.
- Quine, W. (1953), "Two Dogmas of Empiricism," in *From a Logical Point of View*. Cambridge, MA: Harvard University Press, pp. 20-46.
- Robbins, L. (1932), *An Essay on the Nature and Significance of Economic Science*. 2nd. edn. 1935.. 3rd ed. 1983. London: Macmillan.
- Roemer, J. (1981), *Analytical Foundations of Marxian Economic Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Roemer, J. (1982), *A General Theory of Exploitation and Class*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Roncaglia, A. (1978), *Sraffa and the Theory of Prices*. Chicester: John Wiley.
- Roth, A. (1988), "Laboratory Experimentation in Economics: A Methodological Overview", *Economic Journal* 98: 974-1031.
- Rosenberg, A. (1976), *Microeconomic Laws: A Philosophical Analysis*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- Rosenberg, A. (1980), *Sociobiology and the Preemption of Social Science*. Baltimore: Johns-Hopkins University Press.
- Rosenberg, A. (1988), "Economics is too Important to Be Left to the Rhetoricians", *Economics and Philosophy* 4: 129-49.
- Rosenberg, A. (1992), *Economics — Mathematical Politics or Science of Diminishing Returns*. Chicago: University of Chicago Press.
- Samuelson, P. (1965), "Professor Samuelson on Theory and Realism: Reply", *American Economic Review* 55: 1162-72.
- Scitovsky, T. (1941), "A Note on Welfare Propositions in Economics", *Review of Economic Studies* 9: 77-88.
- Seidenfeld T., J. Kadane and M. Schervish. (1989), «On the Shared Preferences of Two Bayesian Decision Makers», *Journal of Philosophy* 86: 225-44.
- Savage, L. (1972), *The Foundations of Statistics*. New York: Dover.
- Schick, F. (1986), "Money Pumps and Dutch Bookies", *Journal of Philosophy* 83: 112-19.

- Seidenfeld T., J. Kadane and M. Schervish. (1989), «On the Shared Preferences of Two Bayesian Decision Makers», *Journal of Philosophy* 86: 225-44.
- Sen, A. (1971), "Choice Functions and Revealed Preference", *Review of Economic Studies* 38: 307-17.
- Sen, A. (1987a), *On Ethics and Economics*. Oxford: Blackwells.
- Sen, A. (1987b), "The Standard of Living: Lecture I, Concepts and Critiques.", pp. 1-19 of Sen, et al. 1987.
- Sen, A. (1987c), "The Standard of Living: Lecture II, Lives and Capabilities.", pp. 20-38 of Sen, et al. 1987.
- Sen, A. (1992), *Inequality reexamined*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Sen, A. (1999), *Development as Freedom*. Oxford: Oxford University Press.
- Sen, A. (1973), "Behaviour and the Concept of Preference", *Economica* 40: 241-59.
- Sen, A. and B. Williams, eds. (1982), *Utilitarianism and Beyond*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Senior, N. (1836), *Outline of the Science of Political Economy*. Repr. New York: A. M. Kelley, 1965.
- Sent, Esther-Mirjam. (1998), *The Evolving Rationality of Rational Expectations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Smith, A. (1776), *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*. Repr. New York: Random House, 1937.
- Stegmueller, W., W. Balzer, and W. Spohn, eds. (1982), *Philosophy of Economics: Proceedings, Munich, July 1981*. New York: Springer-Verlag.
- Sugden, R. (2000), "Credible Worlds: The Status of Theoretical Models in Economics", *Journal of Economic Methodology* 7: 1-31.
- Sudgen and Williams
- Tversky, A. and R. Thaler. (1990), "Preference Reversals", *Journal of Economic Perspectives* 4: 201-11.
- Van Fraassen, B. (1980), *The Scientific Image*. Oxford: Oxford University Press.
- Weber, M. (1904), "'Objectivity' in Social Science and Social Policy," in E. Shils and H. Finch, eds. *The Methodology of the Social Sciences*. New York, Free Press, 1949, pp. 49-112.
- Wiseman, J., ed. (1983), *Beyond Positive Economics?* London: British Association for the Advancement of Science.
- Wisman, J. and J. Rozansky. (1991), "The Methodology of Institutionalism Revisited", *Journal of Economic Issues* 25: 709-37.
- Wold, H. (1954), "Causality and Econometrics", *Econometrica* 22: 162-77.
- Zellner, A. and D. Aigner, eds. 1988. *Causality. Annals, Journal of Econometrics*